

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاییز ۱۳۵۲

شماره هشتم

عبدالحسن مشکوة الدینی

انسان گیتی ساز ، گیتی نما و گیتی پیما

موضوع این گفتار بیان تحولات وجودی انسان و یکه تازی و بلندپروازی او در جهانهای گوناگون وجودی است ، از نشأت ماقبل زندگانی جسمانی گرفته تا انتقال به پیدایشگاه اصلی در روش اهل باطن ، و روش تصوف انشعابی از باطن - گرائی است .

در این مقاله صرفاً نظر به توضیح دادن و خلاصه کردن مطالب ذوقی و عرفانی در این باب است نه تصدیق و نه تکذیب .

به عقیده اهل باطن انسان موجودی سیار ، سازنده و گذرنده است اما آنچه را اهل باطن از گیتی پیمائی و سفر قصد می کنند معنی دقیقتر و وسیعتر از مفهوم عادی و ساده ای است که از لغت و عرف استفاده می شود .

دانشمندان کلمه انسان را از ریشه انس یا نسیان گرفته اند و وجه مناسبتی برای این اشتقاق بیان کرده اند که در خور فهم و درک مردم عادی و اهل ظاهر

است، متصوفه نیز همان کلمه انس و نسیان را به احتمال ریشه کلمه انسان گرفته‌اند اما معنی وسیعتری از آن به نظر آورده‌اند که مفاهیم عادی بخشی از مصادیق آن مفهوم کلی و عام است.

انس و نسیان در نظر اهل تصوف به معنی روی آوردن به مناظر گوناگون طبیعت و دقت کردن در آن و از آن درگذشتن است و جهان‌سازی و جهان‌گردی و جهان‌نمایی انسان این است که او تحولات وجودی خود را از يك نقطه ناشناخته و رموزی آغاز کرده و از آن نقطه نامعلوم سر برآورده از جهانهای بسیار در يك خط منحنی گذر کرده تا به پهنای خاك رسیده و پس از توقف کوتاهی دوباره از نیمدائره مقابل رهگذر اصلی که آمده بود بسوی موطن اصلی بازگشت خواهد کرد و سرتاسر کره وجود را از يك قطب تا به قطب مخالف و از آنجا به قطب اصلی خواهد پیمود.

هوس سیر و گشت در جهانهای گوناگون پهنای وجود انسان را بر آن داشت که پیش از ورود به يك از جهانها اول نقشه عمران و سازوبرگ آنجا را فراهم کند و پس از ساختن آن نشئه به گشت و سیاحت در ساخته‌ها و پرداخته‌های خود بپردازد و از زیبایی مناظر و هنر سازندگی خود شگفت برد، عشق ورزد و لذت ببرد و باز به ساختن جهان دیگر بپردازد و بر آن گذر کند و از ظرافت‌های خود لذت ببرد و عشق بورزد، هنگامی که همه جهانها را ساخت و کار آزموده گشت و به مقصد نهائی رسید و انسان خاکی شد و در پهنای زمین از زیباییهای طبیعت پند آموخت و عشق ورزید و طعم محبت چشید دوباره از نیمدایره مقابل مسیری که آمده بود بازگشت نموده و شناخت بیشتری نسبت به پرداخته‌های قبلی خود حاصل کرده و عشق نوی بر آنچه داشت افزود.

بعضی کلمه انسان را از معنی دیگری که مردمك چشم باشد گرفته‌اند و این معنی نیز سیر و گشت را می‌رساند زیرا مردمك چشم غیر از روبروشدن با مناظر و گذشتن از مناظر بی‌درپی و نقشه گرفتن و بصیرت و شناختهای تازه کار دیگری ندارد و این وجه تسمیه نیز می‌رساند که موجودیت انسان همان سیر و گشت و ارزیابی هنری و دقت در زیباییهای وجود و شگفت‌آوری است.

بنابر این نیز سیر و گشت و ارزیابی هنری و ذوقی خاصیت ذاتی و عین موجودیت انسان خواهد بود .
 به عقیده اهل ذوق و اهل باطن انسان برای خلاقیت و ابتکار ساخته شد و مأموریتی جز آن نداشت که بسازد و در ساخته های خود دقت کند شگفت آورد و زود بگذرد .

نیروی این تحرك و فعالیت عشق است زیرا خدا جوهر و جود انسان را از عشق آفرید و عشق سرمایه ذاتی وجود او بود ، تخیلات عاشقانه سرمایه ابداع و ابتکار او بود ، عشق به او هنر آموخت و او را بکار و کوشش واداشت تا بساخته و پرداخته های خود عشق ورزید .

مأموریت انسان در این سیر و گشت شناختن زیباییها و آشناسدن با فنون گوناگون عشق ورزی و تسلط یافتن بر ابداع و اجراء نقشه های هنری ، مهرپیشگی و محبت یابی بود .

اما در ضمن همیشه نکته مهمی که در این سیر و گشت عالمی و هنری یادآور می شد این بود که در میان همه رموز مهرورزی و هنرآموزی ، عشق پیشگی خود را در امور حسی و لذت لمسی و چشائی غوطه ور نکند بلکه گام عشق و محبت - ورزی خود را از چهارچوبه محسوسات مادی فراتر نهد و از محدودیتهای جسمانی پیشتر برود .

انسان هوس باز مهرپیشه باکمال کنجکاوی به کوه و دشت می نگرد ، دریا و صحرا می بیند ، به صفحه منقش آسمان خیره می شود تا شاید نکته حساس و اعجاب انگیزی پیدا کند که دیده عشق و محبت او را بگشاید و تخیلات شورانگیز عاطفی او را بکار اندازد .

حالا که انسان، عشق پیشه است، پیشه عشق ورزی مانند همه پیشه ها زمینه کار و دست افزار و مقدمات و سرمایه لازم دارد ، قوت و غذا لازم است تا آلات بدنی بکار افتد ، بینش برونی و درونی لازم است تا جنبه های گوناگون زیباییهای طبیعت درك شود، مناظر عینی و خارجی لازم است تا محرك ذوق و درك جنبه های گوناگون زیبا پسندی او باشد .

به عقیده صوفیان، همه این زمینه‌ها و وسائل را خود انسان در مراحل مافوق طبیعت فراهم کرد و بعد از آن به عالم محسوس برای بهره‌بردن از آن وسائل سفر نمود و پیش از آنکه بهر نشئه‌ای فرود آید اول زمینه کار را متناسب با آن نشئه پیشاپیش آماده کرد و بعد از آن به نقطه‌ای که در پیش داشت عزیمت نمود و بعد از آنکه به آن نشاء فرود آمد از همان چیزهایی که از پیش فراهم کرده بود هنرآموزی کرد و لذت برد و همه مهرورزی و لذتهائی که در هر سیر و گشت همیشه می‌برد قرین با کار و کوشش بود.

انسان در این مسیر وجودی همیشه مأمور است که اول بیاموزد و بعد عمل کند و از فرآورده‌های عمل خود لذت ببرد.

بنابراین عقیده، انسان هم گیتی‌ساز است و هم بینش جهانی و شناخت زیبایی‌ها را حاصل می‌کند و هم جهان‌پیماست.

هنگامی که هنوز قدم به جهان محسوس نگذاشته بود جرم را خود پدید آورد تا مناظر هنری و شگفت‌آمیز بر آن نقش کند و بعد از آنکه بدین جهان فرود آمد همان مناظر محرک شور و شعف او باشد.

زمین را از جرم ساخت تا قرارگاه خود او باشد و نیز برای اینکه تن خاکی خود را از همان مواد زمینی درست کند.

همه مناظر طبیعت را بر صفحه جرم نقش نمود تا بزمگاه خود او گردد و در آن تزیینات هنری تفرج کند و با آن عشق ورزد.

توقف انسان در این سرای محسوس کوتاه است و در حقیقت به این سرا برای میهمانی آمده است، اما او میهمانی است که باید بکار و کوشش پردازد هنرآموزی کند و آموخته‌ها را بکار اندازد، میهمان است اما باید همه وسائل کار و کوشش و زمینه‌های فعالیت و سیر و گشت و عشرت خود را خود فراهم کند و خود را خود پذیرائی کند.

اگر يك مرد خود ساخته تاریخی گفت اداره کردن کار مردم باید از جانب خود مردم و بدست خود مردم و برای خود مردم باشد و این آرزویی بیش نبود، اما صوفی این آرزو را نقد کرد و علاوه بر آن این قضیه را تعمیم داد تا حدی که به

همه جهانهای محسوس و غیر محسوس توسعه یافت زیرا صوفی گفت اداره همه جهانهای محسوس و غیر محسوس از جانب خود مردم بدست خود مردم و برای خود مردم است .

انسان هنگامی که در مراحل ماقبل طبیعت بود مأمور ساختن کرات آسمانی و اشیاء دیگر گردید تا هنگامی که به این جهان درآید از آنها بهره‌مند گردد . خورشید و ستارگان علاوه بر آنکه وسایل تزئینی برای خانه انسانند و منظره زیبایی برای شگفت‌انگیزی او فراهم می‌کنند و محرك ذوق هنری او هستند ، مواد خوراکی او را نیز می‌رویانند تا نیروهای بدنی او را با آن پرورش دهند و علاوه بر آن اثر مستقیم بر بدن او می‌گذارند .

بقول ملاصدرا^۱ نیروهای فرودآینده از جرم خورشید و ستارگان ، جرم زمین را به صورگوناگون درمی‌آورند تا منابع طبیعی و گیاهی حاصل گردد و مقدمات زیست برای جانداران مهیا شود ، گیاه و حیوان فراهم گردید تا هم قوت و غذای انسان باشند و هم آنکه انسان بتواند در زیباییها و ظرافت آنها تفرج کند و عشق بورزد ، هم کار کند و هم کار بیاموزد و هم ورزشی در کار حاصل نماید .

موجودیت حقیقی انسان جنبه نفسانیت اوست و نفس غیر از نیروی فعاله چیزی دیگر نیست ، فعالیت نفسانی این است که آنچه را از جهان معنوی به الهام فرا گرفته است خوب به مرحله اجرا و عمل درآورد و ورزشی عملی فراهم کند ، اما دوره فعالیت و کارورزی و شناخت زیبایی او محدود است و بعد از آنکه دوره این مأموریت آموزشی پایان یافت مدت توقف او به آخر می‌رسد و دوباره به مقر اصلی باز می‌گردد .

بنابر آنچه ذکر شد سفر انسان دو قسمت است : جبری و اختیاری . نیمه‌دایره اول که سیر نزولی اوست جبری و نیمه‌دایره دوم که سیر تکاملی اوست ارادی خواهد بود .

همه تعلیمات نظری صوفیانه برای توضیح قسمت جبری سفر انسان

است تا وصول به اقامتگاه موقت محسوس و تعلیمات عملی انسان برای آموختن فعالیت ارادی و آشناسدن براه و رسم این سفر ذوقی و پیمودن راه عشق پیشگی است و صوفیان این راه و رسم را گاهی در ضمن حرکات و رفتار و کردار آشکار کردند و گاهی در سخنان شیوای خود بروش نظم و نثر ظریف ادبی درآوردند و اثری جاوید از خود بجا گذاشتند.

عبارات و مصطلحات صوفیانه سیری و رمزی است و برای مضامین شرعی و الفاظ قرآن و حدیث نیز معانی رمزی قائل شدند و همراه برفنون رمزی سیر عاشقانه انسان منطبق کردند.

تاویل الفاظ شرعی پیش از اسلام نیز سابقه داشته است، شاید اول کسی که الفاظ شرعی را به معانی رمزی تاویل کرد، فیلون اسکندرانی همزمان قرن اول میلادی بوده است، فیلون، یهودی بود و روش باطنی مسالکی و عرفانی داشت و کلمات کتب مقدسه را به معانی رمزی برگردانید، او نافرمانیهای بنی اسرائیل و ستمهایی که به عنوان کیفر گناه بدانها رسید رمز سرپیچی نفس از توجه به خدا دانست و آنچه در سفر تکوین تورات مربوط به آدم آمده بود برای آنها معانی رمزی قائل شد، آدم اول را جهان عقل و آدم میانه را جهان متوسط مابین دوعالم و آدم خاکی را نمونه آن جهانها تاویل کرد و گفت «حواء، نیروی حس آدم است که لازمه زندگانی مادی اوست، آدم عقلانی تحت تسخیر نیروی حاسه درآمد و گرفتار حواس ظاهر گردید و نفس از ترکیب عقل و حس متولد گردید، قابیل رمز شرارت انگیزی انسان است، هابیل نیک اندیشی آدم است و حس شرارت خواهی در نهاد آدم خاکی بر جنبه نیک اندیشی آدم غلبه یافت و آنرا از بین برد، ابراهیم رمز دانش است، اسحاق رمز طبیعت و یعقوب رمز زهد آدم است»^۲.

این تاویلات تا حدودی سطحی و نارسا از مقصود بود اما در دوران اسلامی علم تاویل اهمیت دیگری پیدا کرد و فرقه های باطنی مسلک بسیاری پیدا شدند

که به تأویل الفاظ شرعی پرداختند و بعضی از آنان که افراط می‌ورزیدند بکلی جنبه ظاهری آیات قرآنی و احکام شرعی را منکر شدند و بعضی از افراطیان فرقه اسماعیلیه، از این قبیل بودند و همچنین اباحیان فرقه صوفیه که هجویری در کشف‌المحجوب از ایشان یاد کرده و آنان را پیش متصوفان اهل حق مردود شمرده همه اینان افراطیان اهل تأویل هستند، اما گروهی از ایشان در عین آنکه برای الفاظ شرعی معانی رمزی قائل بودند بازهم مفاهیم ظاهری این الفاظ را هم معتبر شمرده و ظاهر و باطن را باهم جمع کردند و هریک از آنها را در جای خود درست دانستند و برای هر کدام از آنها جایی و مقامی خاص و درجه و مرتبه‌ای معین آوردند.

از جمله کسانی که بر رمز و تأویل الفاظ شرعی پرداخت و علاوه بر آنکه برای هریک از پیغمبران وجود جسمانی ظاهری قائل بود برای هر کدام از ایشان شخصیت‌های روحانی و سیر عقلانی نیز قائل شد و آیات قرآنی و احادیثی که در باره هریک از آنها رسیده است به سبک معینی که مخصوص خود او بود تأویل کرد، شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی بود.

بنابروش اهل تأویل هر کدام از پیغمبران در یک درجه معینی از مراتب وجود پیدا شده‌اند و مرتبه‌های بعد از آن را پیمودند تا به صفحه خاك فرود آمدند و همان مرتبه معین در نیمه‌دائرة مقابل که مسیر بازگشت است نیز آخرین حد نهائی مسیر آنها خواهد بود و از آن درجه ترقی بیشتر نخواهند یافت.

در میان همه پیغمبران، پیغمبر آخر الزمان (ص) از بالاترین نقطه وجود فرود آمد به همین سبب بازگشت او تا بالاترین مراتب وجود خواهد رسید زیرا سیر جبری نزولی از هر درجه آغاز گردیده است سفر اختیاری که بازگشت به مرتبه اول است تا نقطه مقابل نقطه اصلی خواهد بود و از آن تجاوز میسر نیست. ذات احدیت مرتبه ارفع وجود است و درجه جامعیت کل را دارد اما حقیقت محمدیه که جمع الجوامع است چیزی افزون دارد، زیرا ذات احدیت وجوب محض و متوقف در نقطه اصلی وجوب است و تجاوز به سرحد امکان برایش میسر نیست اما حقیقت محمدیه که انسان کامل است نقطه سیال وجود

است و علاوه بر جنبه و جویی دارای جنبه امکان نیز هست و جامع مابین وجوب و امکان است، و چون نقطه اصلی سیر نزولی او از مرتبه وجوب است و از آنجا به مرتبه امکان تنزل نموده است بازگشت او نیز ببالترین درجات امکان تاسرحد وجوب خواهد رسید و يك دور کامل دایره وجود را تنها او پیمود در صورتی که پیغمبران دیگر هریک بخشی از این دونیمدائره را پیمودند.

حقیقت انسان کامل از جهت داشتن امکان ذاتی نمایشگر جهان است و از جهت انتساب به وجوب آینه و نمایشگاه مقام ذات احدیت است.

محمی الدین می گوید: جهان نمایشگر وجود حق است اما انسان دو صورت دارد یکی صورت حق و دیگری صورت جهان^۳ و توضیح بیشتر درباره دورویی انسان خواهد رسید اما توضیحی که اکنون مناسب با جامعیت انسان است این است که گفته اند: وجود دارای چهار جهان است و هر چهار جهان در يك جهان جمع است و آن جهان انسان کامل است که جهان پنجم است.

جهانهای چهارگانه عبارتند از: ۱- جهان اعیان ثابته که صور عالم الهی و باطن مطلق هستند.

۲- جهان موجودات روحانی محض که جایگاه اسماء کلی ذات احدیت است و عالم عقل نامیده می شود و این جهان که محل ظهور آثار کلی اعیان ثابته است، باطن نسبی می باشد.

۳- جهان بعد از آن مربوط به عالم مثال و اشباح است و آن را عالم نفس کلی می نامند.

۴- جهان بعد از آن عالم ظاهر مطلق و موجودات محسوس است.

۵- جهان پنجم که انسان کامل است بر همه این جهانها فرمانروائی دارد زیرا در هریک از این عوالم پایگاهی دارد و همه این عوالم منازل سیر نزولی و صعودی او هستند^۴.

۳- شرح فصوص قیصری ص ۴۸۶.

۴- اسفار چاپ سنگی قدیم ص ۳۲۲ و مقدمه قیصری بر شرح فصوص الحکم ص ۱۸ و ۲۶ و ۲۷.

افضل الدین کاشانی جهانهای چهارگانه را به نحو دیگر بیان نموده می گوید:
 «وجود چهار پایه است: کرده، کننده، دانسته، داننده: کرده، پایه فروتر و
 آن جهان جسمانی است بجملگی، داننده، پایه برتر و آن مبدء و انتهای وجود
 است، کننده و دانسته، میان هر دو پایه»:

اجسام، کرده اند، نفوس و ارواح، کننده، حقایق مجردات، داننده و
 دانسته، مردم تمام مجموعیست از کرده و دانسته و کننده و داننده تادرو کرده
 بدانسته پیوندد و کننده بداننده^۵.

توضیح این سیر تکوینی که صوفیان آن را اشتهال برعوالم گفته اند این است
 که ما شخص خود را مقیاس شناخت حقیقت قرار می دهیم و تحولانی که در خود
 می نگریم عالم هستی را هم بر آن منطبق می کنیم:

۱- نخست ما برای خود موجودیت ثابت و شخصیت واحدی می یابیم و
 با صرف نظر از همه آثار و فعالیتها موجودیتی داریم که آن را (خود) یا ذات
 می گوئیم.

۲- بعد از آن به کاردانی خود توجه نموده و چیزهایی را با ظرافتهای مخصوص
 فراورد کاردانی خود تصور نموده و به خود نسبت می دهیم و چون کاردانی
 خود را در آن نمایان می بینیم بدان عشق می ورزیم و رغبت به تحقق یافتن آن
 می کنیم.

۳- مرحله بعد از آن، آنچه را بدان عشق ورزیدیم درست مشخص و مسلم
 می کنیم و نحوه تحقق یافتن آن را معین می سازیم.

۴- بعد از آن کارورزی عینی می کنیم و فعالیت آزموده خود را برای انجام
 یافتن کار آمادگی می دهیم.

آنچه را بابا افضل داننده و دانسته گفت دوم مرحله اول را نظر داشت مثلاً
 شخص طراح کار اول خود را می نگرد بعد به تسلط بر طراحی و کارآمدی خود

توجه می‌کند و بعد آن طرح را روی نقشه مشخص می‌کند ، خود شخص از جهت تسلطی که بر کار و طراحی کار دارد دانا خوانده می‌شود و نقشه طرح شده دانسته اوست و بعد آن نقشه را به کسی می‌سپارد که علاوه بر علم دارای ورزیدگی عملی نیز باشد تا رموز علمی آن نقشه را خوب درک کند و بتواند آنچه را دانسته است خوب روی مواد خارجی پیاده کند .

در این مثال ، خود شخص در مرتبه اول از جهت داشتن تسلط علمی «دانا» و نقشه طرح شده که مشخص کننده عمل است «دانسته» و کسی را که علاوه بر امکان فهم و درک نسبت به رموز نقشه دارای ورزیدگی عملی نیز هست و در حقیقت جامع مابین علم و عمل است «کننده» و مواد خارجی که نقشه علمی روی آن اجرا می‌شود یا فرآورده کار را «کرده» نامیده است .

حالا همه این مراحل را همچنانکه ما در کارهای جزئی خود می‌نگریم ، فرقه اهل باطن می‌گویند جهان بزرگ و گسترده وجود نیز همین مراحل را می‌پیماید و همه این مراحل در شخصیت انسان کبیر که باطن و روح عالم وجود است جمع است بنابراین همین انسان در جهانهای ماقبل محسوس دارای موجودیت مستقلى است و همو خود نقشه هستی را طرح می‌کند و در مراحل مادون نسبت به همان نقشه علمی که طرح کرده بود کارورزی می‌کند و در جهان پائین تر از آن مواد کار را از خود پدید می‌آورد و بعد نقشه آماده شده را روی آن مواد عینیّت خارجی می‌دهد پس انسان بزرگ هم دانا ، هم دانسته ، کننده و هم کرده است و همه جنبه‌ها در خودش جمع است .

اهل باطن ، کیفیت تحقق یافتن این مراحل وجودی را چنین توضیح می‌دهند که :

۱- در عالم يك موجود یگانه حقیقی و مطابق هست که در مرتبه موجودیت خود مبرا از تعدد و کثرت صفات و مفایرت صفات با ذات است و منزّه از هرگونه ترکیب و تعدد از لحاظ جنبه‌های وجودی است و آن را مقام احدیت ذات می‌گویند که بدون ملاحظه معنوی شدن به هیچ عنوان است و هویت غیبیه و غیب مطلق نامدارد که دور از هرگونه آمیزش با مخلوقات است .

۲- بعد از آن توجه اجمالی به‌کردانی و فرآورده‌های کردانی خود می‌کند و آن مقام احدیت ذات‌است که جنبه ظهور احدیت در توجه به‌کردانی خود است و همین توجه به‌کردانی و فرآورده‌های کارا نفسِ رحمانی یا وجود منبسط می‌گویند که ماده‌المواد همه موجودات عالم‌است و توضیح آن در صفحات بعد خواهد آمد که نفسِ رحمانی همان روح اعظم و عشق مطلق است.

از نفسِ رحمانی که جنبه عنایت به‌کردانی‌است دواثر ظاهر می‌شود:

۱- اثر اول مشخص‌شدن علمی نحوه‌کردانی و فرآورده‌های کردانی است و این توجه‌را «فیض اقدس» می‌گویند و نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود تعیین مفاهیم و معانی صفات و رابطه‌مابین آن معانی و مشخص‌شدن صورتهای علمی اشیاء است که فرآورده‌های معانی صفاتند و این جهان‌را که عالم موجودیت معانی صفات به‌عین موجودیت ذات‌است عالم «لاهورت» مینامند و صورتهای علمی که در این مرحله مشخص شده‌اند و تعیین‌کننده‌کردانیهای ذاتند «اعیان ثابته علمیه» و غیب مطلق نام می‌دهند زیرا که آن‌صورت علمی از همه کس نهفته و پوشیده‌اند و کس را بدان گنجِ سربست دست‌رس نیست.

۲- اثر دیگر نفسِ رحمانی که مرحله بعد از تعیین علمی معانی صفات است مرتبه عنایت و توجه به‌مشخص‌شدن و قطعی‌شدن آثار معانی صفات و نوع فرآورده‌های کاراست و این التفات و توجه را که بار دوم ظهور نفسِ رحمانی است «فیض مقدس» می‌گویند و نتایج حاصل از آن را عالم قضا و عالم امر و قلم علمی یا عالم «جبروت» می‌نامند و همه عوالم بعدی دنباله فیض مقدس هستند و پست‌ترین اثر آن در مراحل نهائی شامل اجرام می‌شود.

۳- بعد از آنکه نقشه کار و انواع آن در عالم قضا مشخص گردید نوبت به آماده‌شدن آن نقشه برای اجرا می‌رسد و حامل این نقشه قطعی شده برای اجرا نفس کلی‌است و این جهان‌را عالم قدر علمی و عالم (ملکوت اعلی) نام می‌دهند که صورت ترسیمی قطعی شده و آماده برای اجراء است.^۶

۶- این قسمت از کتاب اسفار چاپ سنگی تهران ص ۱۹۲ استفاده شده است.

صوفیان همه این مراحل وجودی و نمایشات علمی و عینی را که بعد از ذات احدیت است به انسان حقیقی نسبت می‌دهند و او را جانشین و نایب ذات احدیت در همه عوالم و مأمور بررسی همه نقشه‌ها و سیر و گشت و عامل اجراء نقشه‌های وجودی در همه مراحل ذکر می‌کنند.

اهل باطن می‌گویند: مباشرت در هرگونه فعالیتی دون مقام ذات احدیت است زیرا همه اشیاء دون مرتبه وجود او هستند و هیچ چیز شایستگی ندارد که ذات احدیت بالمباشره، آن را بیافریند، فقط انسان است که ذات احدیت با دودست جمال و جلال خود مباشر آفرینش او بود و بعد از آن همه چیز ساخته و پرداخته انسان حقیقی است، زیرا عمل بلا واسطه و بالأصاله هرکسی نمونه و مطابق بانحوة ذات و موجودیت اوست و تنها چیزی که نمونه حقیقی جنبه‌های کمال و تمامیت وجود ذات احدیت است انسان اکبر است زیرا هرآنچه در ذات احدیت مکنون و پوشیده بود در عمل آفرینش انسان حقیقی عیان و آشکار گردید، پس او شایستگی حقیقی داشت که ذات احدیت بالأصاله مباشرت آفرینش او را شخصاً عهده‌دار شود و چیز دیگر غیر از انسان کامل این شایستگی را نداشت.

همان مشابَهت تامی که مابین کار و انجام‌دهنده کار است سبب شد که انسان کامل شباهت تام با خالق خود داشته باشد و همه صفات و امکانات کار که در خالق هست عیناً در مخلوق اول او هم باشد، به همین سبب شایسته گردید که در امر آفرینش نایب و جانشین او گردد و مدیریت کالی عالم وجود به او بخشیده شود تا در حمایت او و فرمان او همه کارها را انجام دهد، امامت تکوینی به او داده شد تا در سیر سفر وجودی پیشوا و رهنمای همه چیز گردد و او را بر عرش رحمانیت خود که مقر فرماندهی آفرینش است جا داد و برپه‌ناور وجود حکمران مطلق گردانید و او صادر نخستین بود.^۷

فرمان ایجاد ذات احدیت یکی است و فرمان ایجاد همه چیزها مندرج

در يك فرمان است و آن فرمان بوجود آمدن انسان است ، انسان اشرف همه موجودات است و قاعده امکان اشرف دليل بر لزوم بودن اوست^۸ .

پیغمبر فرمود اولین چیزی که آفریده شد عقل بود و باز فرمود نخستین آفریده نور من است، و فرمود من و علی از يك نور پدید آمدیم و همه دلیلهای عقلی و نقلی از آن حکایت می‌کند که کاملترین موجودی که رابط است و کار بخشش هستی به او واگذار شده يك موجود کامل حقیقی است و همه کارهای وجودی را او انجام می‌دهد و او انسان است^۹.

ایجاد و سببیت اصلی از يك جا ریشه گرفت و آن ، همان مقام احدیت ذات بود اما او خود سبب نبود بلکه سبب‌ساز بود و سببیت وجودی از نقطه مادون سبب‌سازی پیدا شد و سببیت از جائی آغاز گردید که نسخه اول از ذات احدیت بود و او نقطه زیر باء سببیت بود و او امام مبین است^{۱۰}.

مشعل وجود و جانبخش مطلق انسان است

گفته شد بروش اهل باطن جهانها چهاراند :

- ۱- عالم اعیان ثابته که معانی صفات و اسما در آن جهان وجود علمی پیدا می‌کنند و آن جهان (لاهورت) است .
 - ۲- عالم عقل که عالم امر و عالم قضا یا عالم (جبروت) نامیده می‌شود .
 - ۳- عالم نفس کلی یا قدر علمی که عالم (ماکوت اعلی) گفته می‌شود .
 - ۴- جهان محسوس که عالم (ملک یا ناسوت) نام دارد .
- و انسان کبیر ، جهان دیگری است که پرتوش همه این جهان‌ها را گرفته است و همگی مندرج در او هستند .

معنی این جمله آن است که انسان همان تابش ذات و جلوه مقام احدیت است که همه این جهان‌ها را نمایان کرده است زیرا که انسان حقیقی همان روح

۸- اسفار ص ۷۰۴ و ۷۰۷ .

۹- اسفار ص ۷۰۸ .

۱۰- اسفار ص ۶۷۴ .

اعظم است که دمیده می‌شود و قالبهای هستی را در جهانهای گوناگون آشکار و نمایان می‌کند .

روح اعظم چیست ؟

روح اعظم جنبه ظهور حیات ذات احدیت و عنایت و توجه او به کارآمدی خود و توانائی مطلق بر کار و زیباییهای ظاهر در فرآوردههای کار خود است که بالاصاله سبب عشق به خود و بالتبع سبب عشق به چیزهایی می‌شود که فرآوردههای کار او باشند .

کلاباذی از جمله توضیحاتی که برای روح آورده این است که روح وزش نسیمی جانبخش است و دم (نفس) باد گرمی است که حرکات و سکنت و خواهشها از آن برمی‌آید .

قحطبی در پاسخ پرسشی که از او شد گفت : روح زیر بار خواری فرمان باش (کن ایجاد) نرفت و معنی این جمله آن است که روح همان زنده کردن است و چیزی جز آن نیست و زندگی بخشیدن صفت زنده کننده است^{۱۱} .

صاحب مصباح الهدایه می‌گوید : روح کبیر که خدا آن را از آن خود خوانده است همان آدم کبیر و خایفه اول است و او کلید هستی و قلم ایجاد است ، از دریای زندگی نهری بزرگ بسوی روح گشوده شده تافیز زندگانی را می‌گیرد و آنرا بربودنی‌ها می‌افزاید^{۱۲} .

قیصری می‌گوید : صورت علمی و عینی همه چیز نمایشگر حقیقت انسان است، انسان روح اعظم است و روحهای دیگر منشعب از روح او هستند به همین سبب عالم وجود را انسان کبیر می‌گویند و منصب خلافت عظمی به همین مناسبت به انسان واگذار شد^{۱۳} .

از گفتار خود محیی الدین نیز برمی‌آید که روح اعظم همان نفس الرحمان

۱۱- التعرف لمذهب اهل التصوف ص ۶۸ .

۱۲- مصباح الهدایه ص ۹۴ .

۱۳- مقدمه قیصری بر فصوص ص ۲۷ .

یادم عاشقانه ای است که در آغاز شب علمی و عین ثابت اشیاء را به تفصیلی که گذشت مشخص کرد و بعد همان نفس عاشقانه به همان کالدهای علمی دمیده شد و آن کالدهای مرده را در مراتب گوناگون هستی زنده کرد و اثر عینی و خارجی آنها را نمایان گردانید، بنابراین روح اعظم همان عشق به ایجاد و نمایاندن کاردانی است و همان عشق به اظهار کاردانی جلوه و ظهور حیات ذات احدیت است زیرا حیات جز جلوات کاردانی و رغبت به نمایان کردن زیبایی و زیبایینی چیزی دیگر نیست، عشق رغبت شدید به نمایاندن زیبا پسندی و زیباییهای نهفته در ذات است و زیباییهای نهفته در ذات و زیبا پسندی جز باظرافتکاری در ضمن عمل قابل آشکار کردن نیست و همان رغبت شدید و تمایل به ظرافتکاری و فعالیت هنری است، که از آن تعبیر به آتش می شود، از گفتاری که از کلاباذی نقل شد نیز بر می آید که روح همان نسیم محبت است که از مقام ذات احدیت بر قالب اشیاء می وزد و دم که نفس الرحمان است باد گرم و شعله ای است که از وزش نسیم محبت افروخته می شود و عنایت شدید ذات احدیت را به کار و زیباییهای فرآورده های کار را ظاهر می کند.

بنابراین روح همان عشق است و نتیجه روح شعله ای است که فرآورد کار را که عبارت از کالدهای اشیاء است روشن و نمایان می کند و بقول محی الدین همان آتش عشق است که وقتی با آب زندگی برخورد کرد برای موسی در شکل شعله نمایان گردید.^{۱۴}

به تعبیر دیگر، روح همان فیض هستی بخشی ذات احدیت است که وجود منبسط یا نفس الرحمان نام داده شده و نفس رحمان دم هستی بخشی عاشقانه ای است که شعله هستی را افروخت.^{۱۵}

روح اعظم، مرغ سفید آشیان محبت است که همه جهانهای هستی را زیر بال و پر گرفت، حقیقت انسان روح اعظم است روح اعظم نفس الرحمان است و وجود منبسط است، وجود منبسط خودش مخلوق نیست زیرا خود امر است

۱۴- فصوص الحکم ص ۴۷۵ .

۱۵- وکنی عند بالنفخ یشر الی انه من نفس الرحمان فصوص الحکم ص ۴۷۵ .

و امر همه چیز را به هست شدن و امیدارد همه چیز مأمور به امر (باش) است اما خود امر مأمور نیست بنابراین امر ایجادى نیاز به آفرینش ندارد ، و آفرینش شامل همه چیز می شود بجز خود امر .

همه چیز بوسیله عشق آفریده شد بفر از خود عشق زیرا عشق حق مخلوق به است اما خودش مخلوق نیست به همین ملاحظه در اول فصل از قحطی حکایت شد که گفت روح زیر باز خواری فرمان باش نرفت .

صدرالدین نیز می گوید : مقام واحدیت که حضرت الهیه نامیده می شود صادر از ذات احدیت است اما این صدور به نحو علیت نیست ، زیرا علیت و معلولیت بین دو چیز واقع می شود به همین سبب مقام واحدیت مخلوق نیست بلکه خود ، حق است اما حقی است که علت ایجاد است و حق مخلوق به است^{۱۶}. روح از مقام غیب واحدیت ذات ریزش کرد و از اولین بهم آمیختن دو جنبه احدیت و واحدیت و از غلبه احدیت بر واحدیت ریزان شد و فیض اقدس نام یافت و صور علمی اشیاء یا عین ثابت آنها را نمایان گردانید^{۱۷}.

ناصر خسرو در مورد مخلوق نبودن علت نخستین می گوید : «و چون چیزی به خاصیتی مخصوص باشد مراورا مخصصی لازم آید پس مرعات را علت کنندگان که مخصص اوست ثابت کردیم و او عال باشد اعنی سازنده علت و دهنده علتی مرعات را و آن عال مبدع حق است که او پدید آورنده علت همه علتهاست که عقل است نه از چیزی^{۱۸} .

عشقی و همسری

گفته شد که روح اعظم نسیم جانبخش محبت است و برانگیزنده حیات جهانی است و زندگی جهانی نفس گرم آتشی است که از وزش نسیم محبت حاصل می شود .

۱۶- اسفار ص ۱۹۲ .

۱۷- اسفار ص ۱۹۲ و ۱۹۳ .

۱۸- زاد المسافرین ص ۱۹۴ .

نسیم جانبخش جهانی یا روح اعظم اولین جلوه ذات احدیت در شعله عشق است که نفس‌الرحمان یا وجود منبسط نام دارد .

عشق همیشه درمورد مانند و برای ساختن مانند و فراهم کردن مانند پیدا می‌شود و مانند حقیقتی به چیزی گفته می‌شود که جنبه‌های نهفته در موجودیت چیزی را نشان دهد و تاهراندازه جنبه‌های گوناگون مرموز چیزی را بهتر نشان دهد ماندی بین آنها بیشتر و کامل‌تر است .

مانند حقیقی که همه جنبه‌های مرموز چیزی را از هر جهت بطور کامل نشان دهد همسراست زیرا همسر حقیقی کسی است که آنچه در یک تن موجود است عیناً در فرد دیگر نیز موجود باشد، بنابراین همسری و کفویت حقیقی هنگامی قابل تحقق است که دوفرد از هر جهت مساوی و برابر باشند .

بقول محیی‌الدین زن در حقیقت عین خود مرد است و جدائی آنها در این است که این یک فرد است و آن فرد دیگر است ، زن در حقیقت پاره‌ای از مرد است و همان خود مرد است و هیچ تفاوتی مابین آنها نیست جز آنکه خاصیت مادگی یعنی اثرپذیری از مرد در او حاصل است^{۱۹} .

همین همسری و تساوی در جنبه‌های وجودی است که رابط مابین دوفرد می‌شود و سبب می‌گردد که دوفرد بهم پیوندند تا مجموعاً یک جفت شوند^{۲۰} .

این همسری و تساوی در همه جنبه‌های وجودی سبب می‌شود که مابین دوفرد همکاری در کوشش و در زندگی پدید گردد و بتوانند مقاصد یکدیگر را خوب درک کنند و مشترکاً اجرا نمایند .

همین امکان تساوی و همسری سبب می‌شود که دو همسر عاشق یکدیگر باشند و یکدیگر را به خود جذب کنند و مجموعاً یک شخصیت معنوی را تشکیل دهند ، زیرا مرد ، عشق به سازندگی دارد زن نیز پذیرا برای ساخته شدن است از این جهت عاشق و معشوق یکدیگر می‌شوند تا از این فعل و انفعال که مابین آنها بطور کامل تحقق پیدا می‌کند دارای صفات مشترك و حالات مشترك گردند

۱۹- شرح فصوص محیی‌الدین از قیصری ص ۴۷۲ .

۲۰- همان کتاب ص ۴۷۵ .

مقاصد مشترك داشته باشند و نتایج مشترکی از کار و کوشش مشترك بدست آورند .

مرد خواهان آن است که آنچه را در خود می بیند به نحو کامل در کسی که برای همسری خود انتخاب کرده ایجاد کند تا آنچه در خود دارد عیناً در همسر خود ببیند و بعد همان صفات و معنویات مشترك مابین خود و همسر خود را در فرآورده های کار و کوشش های مشترك آشکار کند و در حقیقت يك شخصیت مشترك را در قالب کارهایی که انجام می دهند نمایان کنند به همین سبب گاهی زن می تواند در کار ، جانشین مرد گردد ، زن ، ساخته مرد است و مرد خصل خود را در زن ایجاد می کند تا زن را همکار و شريك در زندگی خود قرار دهد .

عشق ، اول از جانب مرد آغاز می شود ، جرقه عشق را مرد بسوی زن پرتاب می کند اما زن بعد از آنکه جرقه را از مرد به خود راه داد آتش عشق را در خود شعله ور می کند و نتایج آن شعله را در قالب کار و کوشش های مشترك منعکس نموده و گسترش می دهد ، به همین سبب روح عشق از جانب مرد در کالبد زن دمیده می شود اما جلوات این روح در کار و کوشش زن بهتر آشکار می گردد .

عشق نتیجه همانندی و تساوی و مشابهت های وجودی مابین دو فرد است ، هر يك از دو مانند ، به مقدار همانندی و تساوی که بایکدیگر دارند می توانند نمایشگر وجود یکدیگر باشند .

همانندی و نمایشگری حقیقی همیشه مابین کننده کار و فرآورده های کار موجود است ، زن نمایشگر حقیقی و همانند و مساوی با مرد است زیرا شخصیت معنوی زن را مرد ساخته است و شخصیت زن در صورت همسری حقیقی فرآورد عمل مرد است و بهر اندازه مرد بتواند زن را بسازد و باخود همانند و همسر کند نسبت به او بیشتر عشق می ورزد زیرا نمایشگری و همانندی و همسری او نسبت به شخصیت معنوی مرد بیشتر خواهد شد و گفته شد که همین همانندی و نمایشگری همیشه سبب می شود که شخص نسبت به فرآورده های کار خود عشق بورزد .

مرد در حقیقت اول همه جنبه‌های وجودی و مرموز خود را در زن منعکس می‌کند و بعد از آن بتوسط زن همان خصال و نهفته‌های درونی خود را در فرآورد کار جلوه می‌دهد.

بنابراین اولین نمایشگر شخصیت مرد همکار حقیقی یا همسر او است و در مرتبه بعد از آن فرآورده‌های کار بتوسط زن نمایشگر معنوی و خصال ذاتی مرد هستند و در غیر این صورت همسری مابین آنها ناتمام و ناقص است. برای مثال در طرح يك نقشه فنی و هنری برای ترسیم‌کننده و طرح‌کننده کار که فرد اول است، سه نوع معرف می‌یابیم:

۱- نقشه طرح‌شده و ترسیم‌شده.

۲- آن کسی که نقشه طرح‌شده و ترسیم‌شده را در عمل پیاده و اجرا می‌کند.

۳- فرآورده‌های نهائی کار.

حالا به بینیم کدامیک از این سه چیز شخصیت اخلاقی و علمی و هنری ترسیم‌کننده و طرح‌کننده را بهتر نشان می‌دهد.

مسلم است که خود نقشه طرح‌شده نشان می‌دهد که شخص طرح‌کننده به چه چیزهایی رغبت یا نفرت داشته، تاچه‌حدی به جنبه‌های اقتصادی و صرفه‌جوئی: در وقت، در کار، در مخارج توجه داشته و تاچه‌مقدار رغبت به صرفه‌جوئی داشته، تاچه‌اندازه به مزایای طبیعی عمل از لحاظ دوام و استحکام اطلاع داشته و تاچه‌مقدار رغبت به درستکاری و استحکام کار داشته، تاچه‌حد به تناسب شکل در فرآورد عمل با احتیاجات مورد نظر و سهولت بهره‌برداری از آن آشنا بوده و تاچه‌مقدار به سهولت استفاده از فرآورد کار رغبت داشته، تاچه‌حدی از جنبه‌های تزئینی و مناسبات ذوقی آگاه بوده و تاچه‌اندازه زیباپسند بوده و عشق به زیبایی داشته است.

خلاصه آنکه يك فرد با بصیرت دقیق و مطلع که قادر بر خواندن نقشه کار باشد می‌تواند از دقت در يك نقشه طرح‌شده همه جنبه‌های عاطفی و اخلاقی طرح‌کننده را تعیین کند و خود ترسیم‌کننده نیز می‌تواند شخصیت خود را در

نقشه طرح شده کار خود درست ببیند .

بنابر این نقشه کار ، معرف شخصیت طرح کننده کار است ، اما معرف دوم یعنی آن کسی که همکار حقیقی است و نقشه طرح شده را به مرحله اجرا می گذارد اگر همکار حقیقی باشد و موبو نقشه طرح شده را اجرا کرده باشد معرف بهتر و بالاتری برای شخصیت طرح کننده کار می باشد .

زیرا چنین کسی که تمام رموز مورد نظر طرح کننده نقشه عمل را بدون کم و کاست پیاده کرده باشد باید همه چیز را از خود طرح کننده کار آموخته و دست پرورده خود طرح کننده کار باشد و همه جنبه های اخلاقی و عملی طرح کننده در او منعکس شده باشد تا بتواند نقشه طرح شده را به همانگونه که مورد نظر طرح کننده است درست بخواند و در عمل پیاده کند ، بنابراین همکار حقیقی منتخب ، بهترین معرف شخصیت طرح کننده نقشه کار است .

سومین معرف برای طرح کننده نقشه کار فرآورده های عینی کار است اما این معرف ناقص است زیرا فرآورد کار اولین بار شخصیت فرد مباشر عمل را نشان می دهد و بتوسط فرد مباشر کار که همکار حقیقی و منتخب است مزایای شخصیت طرح کننده نقشه کار را نشان می دهد به همین لحاظ فرزند که یکی از فرآورده های مشترک مابین دو همسراست اول خصال نهفته زن را نشان می دهد و در درجه دوم خصوصیات اخلاقی مرد را نمایان می کند .

مطالبی که بعد از این تابه آخر ذکر می شود با در نظر گرفتن این مثال قابل فهم و درک خواهد بود .

انسان بهترین نمایشگر ذات احدیت است

زیرا مأمور اجرای طرح نقشه وجود عالم است

از مثال گذشته و توضیحاتی که خاطر نشان شد می توان مقاصد اهل باطن را در مورد اینکه چگونه انسان هم خدانما و هم آنکه جهان نماست بخوبی فهمید . محیی الدین می گوید انسان دارای دوروی است روئی بسوی حق دارد و روی دیگرش بسوی عالم است روی بالا پاک و خوب است و روی پائین زشت

و بد است، اما جهان فقط یک‌رو دارد و آن روئی است که بسوی حق است.^{۲۱} این تعبیر درست منطبق بر میانجی‌گری انسان مابین علم و عمل است روی بالا که گیرنده طرح کار و نقشه جهان است به توضیحی که داده شد نمایشگر صفات و هویت ذات احدیت است زیرا همه جنبه‌های کمال ذات احدیت در او منعکس است.

روی دیگر که بسوی ماده و عناصر طبیعت دارد جنبه مباشرت کار را در او می‌رساند، اما جهان که فرآورد کار است فقط یک روی دارد و آن روی بسوی حق است زیرا رویش فقط بسوی همان زیبایی‌ها و نقشه کامل طرح شده‌ای است که بتوسط آسان حقیقی که مباشر عمل آفرینش است از جانب بالا بر آن فرود آمده و عینیت خارجی یافته است.

بنابراین انسان دورو از جهت صفحه بالا آینه نمایشگر ذات احدیت است و از جهت صفحه پایین آینه نمایشگر جهان است، اما ذات احدیت خودش را در صفحه بالای انسان می‌نگرد و نقش جهان را نیز در همان صفحه بالا می‌بیند. محیی‌الدین در مورد صفحه بالا که نمایشگر حق است می‌گوید: انسان منشعب از روح ذات احدیت است و ساخته اوست به همین سبب ذات احدیت عاشق انسان است اما در حقیقت عاشق خود است زن نیز منشعب از روح مرد است زیرا ساخته اوست به همین سبب مرد عاشق زن است.^{۲۲}

شخصیت زن همان نهفته‌های مرد است که در زن ظاهر شده است، شخصیت انسان نیز همان نهفته‌های خالق است که در او پیدا شده است به همین سبب انسان خالق خود را نشان می‌دهد.^{۲۳}

مرد عکس ذات احدیت است و نمایشگر اوست زن نیز عکس مرد است و نمایشگر مرد است پس همان نسبت همانندی و کفویت که مابین مرد و همسرش

۲۱- شرح فصوص محیی‌الدین ص ۴۸۶.

۲۲- واما حجب الیه النساء فحن الیهن لانه من باب حنین الكل الی جزئه (فصوص شرح

قیصری ص ۴۷۲).

۲۳- شرح فصوص محیی‌الدین ص ۴۷۹.

موجود است مابین ذات احدیت و مرد اول موجود است به همین سبب مرد عاشق زن است زیرا سازنده خود را که حق است در عکس خود که همسر او است می‌نگرد.^{۲۴}

ذات احدیت خواستار انسان است زیرا انسان بصورت ذات احدیت ظاهر گردید و ذات احدیت خود را در او نگریست، به همین سبب فرشتگان نوری با همه قدر و منزلتی که داشتند و داشته شدند که انسان را سجده کنند زیرا او نمایشگر کامل ذات احدیت بود بنابراین مابین ذات احدیت و انسان کامل همانندی و همسری موجود است آنچنانکه مرد بازن همسری دارد.^{۲۵}

شبستری به همین جنبه انعکاس ذات احدیت در شخصیت انسان کامل نظر داشت که گفت:

تو بودی عکس معبود ملایک از آن گشتی تو مسجود ملایک
از سوی دیگر هر یک از اجزاء عالم که بخشهای فرآورد کار انسان حقیقی هستند نمایشگر بخشی از کمال ذات احدیت هستند، اما انسان حقیقی که فرآورد اول است و همه کارها بتوسط او انجام می‌شود نمایشگر همه جنبه‌های کمالات ذاتی مقام احدیت است زیرا انسان حقیقی مجری نقشه ایجاد است و نقشه کامل جهان هستی اول در او منعکس شده است تا بتوسط او بر صفحه طبیعت منتقش گردد و به اصطلاح می‌توان گفت که شخصیت انسان اول، الگوی خلقت است، بدین سبب گفته شد که مجری کار بهترین نمایشگر شخصیت طرح‌کننده کار است و از هر جهت شخصیت طرح‌کننده را بهتر از فرآورد کار نشان می‌دهد.

انسان هم کارده است، هم کارگیر است و هم آنکه نتیجه و فرآورد کار ایجاد است

پیش از این از بابا افضل کاشانی که معتمد اهل باطن است حکایت شد که او انسان را مجموعه‌ای از چهارگونه موجودیت بیان کرد: دانا، دانسته، کننده

۲۴- شرح فصوص محیی‌الدین ص ۴۷۵.

۲۵- همان کتاب ص ۴۷۵.

و کرده بعد از آن این سیر معنوی و جهان گردی وجودی انسان را که اصل مأموریت اوست چنین بیان کرده است که باید همه جنبه های دانستن و دانسته شدن و کنش و واکنش و اثرگیری و بازپردهی را در خود جمع کند و همه را در شخصیت وجودی خود بگنجانند و باین سرمایه ها بدانجا که آمده است باز گردد.^{۲۶}

محیی الدین مندرج بودن این جنبه های گوناگون در وجود انسان کامل را بصورت دیگر آورده می گوید: انسان حقیقی همانند دلائل مشتمل بر سه حد است: اصغر، اوسط، اکبر و بعد می گوید این دلیل کامل که حقیقت محمدیه است از هر چیز وجود ذات احدیت را بهتر می شناساند اما چنین نیست که مدلول غیر از خود دلیل باشد بلکه انسان کامل که ذات احدیت را می شناساند خود را شناسانده است و دلیل بر وجود خود است زیرا او با پروردگارش دُو نیست بلکه یک هستند.^{۲۷} و از اینجا نتیجه حاصل می شود که حقیقت محمدیه هم سبب ساز و کارده است هم سبب ساخته شده و کارگیر و بازپس ده است و هم نتیجه سببیت و مسببیت است که فرآورد کار است، پس او هم طرح کننده نقشه ایجاد جهان است هم سازنده جهان است و هم آنکه خود جهان ساخته شده است و چنانکه گفته شد هر مرتبه ای از وجود او که حکمران جهان معینی است خود را در جهان مادون ایجاد می کند به همین سبب محیی الدین می گوید: ظاهر وجود انسان مخلوق است اما باطنش عین وجود حق است.^{۲۸}

محیی الدین حدیث پیغمبر را که فرمود: حُبَّ الی من دنیاکم ثلاث النساء والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلاة» رمز اشتغال انسان حقیقی یا حقیقت محمدیه بر سه نشئه، وجودی قرار داده:

۱- انعطاف و کارگیری و اثرپذیری از ذات احدیت که مرتبه کمال عبودیت اوست.

۲۶- رساله عرض نامه از مصنفات افضل الدین کاشانی ص ۱۵۳.

۲۷- شرح فصوص محیی الدین ص ۴۷۱.

۲۸- شرح فصوص محیی الدین ص ۴۷۸.

- ۲- کاردهی و تأثیر که بوی خوش عبودیت و اثرپذیری از وجود حق است .
 ۳- روبروشدن و شایستگی و همسری کامل با وجود حق که وصول بدرجه
 وجوب مطابق و فناء مطلق است و در این مرتبه درجه امامت و پیشوائی جهانها بدو
 واگذار شده است.^{۲۹}

شبستری در مورد بیان همانندی کامل انسان کامل با ذات احدیت و تفاوت
 آنها فقط در وجوب و امکان می گوید:

احد در میم احمد گشت ظاهر	در این در آمد اول عین آخر
ز احمد تا احد یک میم فرق است	جهانی اندر این یک میم غرق است ^{۳۰}
زهی اول که عین آخر آمد	زهی باطن که عین ظاهر آمد ^{۳۱}
تو آن جمعی که عین وحدت آمد	تو آن واحد که عین کثرت آمد ^{۳۲}

آغاز خودسازی و جهانسازی انسان

ملاحظه شده که منشأ پیدایش انسان حقیقی و مرتبه اعلای وجودی اش روح
 اعظم بود و روح اعظم ثوری بود که قالبهای هستی را نمایان گردانید و چراغ
 هستی را افروخت .

حالا این نکته مورد نظر است که به عقیده اهل باطن همین روح اعظم که سر منشأ
 همه هستی ها است همان انسان کبیر است و همو پدید آورنده خویشتن در جهانهای
 مادی است .

روح اعظم یا حقیقت انسان کبیر به هر درجه از مراتب هستی سرایت کرد و
 گسترش یافت جهانی ساخت و بر حسب آن جهان معین نام مخصوصی به خود
 گرفت:

- ۱- آنجا که در عالم معانی غیبی و صور علمی تمین یافت انسان «لاهوئی»
 شد .

۲۹- شرح فصوص ص ۴۷۱ و ۴۸۱ و ۴۸۳ .

۳۰، ۳۱، ۳۲- شرح گلشن راز از حاج میرزا ابراهیم سبزواری صفحات ۲۷ و ۱۷۸ و ۱۹۷ .

۲- آنجا که تعین روحانی و وجود عینی گرفت . انسان «جبروتی» نام یافت .

۳- آنجا که به تنظیم و سرپرستی جهان مادی توجه یافت انسان «ملکوتی»

شد .

۴- آنجا که در قالب جرم آشکار گردید، انسان «ملکی یا ناسوتی» نام گرفت

پس همه عوالم تعینات روح اعظم است و روح اعظم که همان انسانِ کبیر

است هم خودسازاست و هم آنکه جهان‌سازاست اینک به شرح هریک از این جهان-

سازیه‌ای انسان پرداخته می‌شود .

انسان لاهوتی

یا

اولین قالب هستی

معلوم شد که روح، عین عشق است ، اولین جاوه عشق نوراست، نور نمایان کننده قالبهای هستی و افروزنده جهان هستی است حالا ببینیم اولین قالب هستی که از شعله عشق افروخته و نمایان گردید کدام قالب بود ؟

اولین قالب هستی که از شعله عشق افروخته شد عین ثابت یا صورت علمی انسان یا انسان لاهوتی بود که همه معانی اسماء و صفات ذات احدیت در آن گنجانیده بود و نمایشگر اسم جامع «الله» و اسم اعظم گردید .

عین ثابت انسان که اولین قالب هستی بود مشعل بزرگ جهان هستی و برافروزنده همه مشعلهای وجود و نمایان کننده همه قالبهای هستی گردید و همه عوالم از تابش این شعله ، نورانی و روشن گردید .

آری اولین قالبی که نسیم محبت بر آن وزید و زنده گشت و اول شعله‌ای که از وزش نسیم محبت افروخته شد قالبِ انسانِ اول بود که آتش عشق را به همه جای عوالم امکان گسترش داد ، بنابراین نیابت و خلافت ایجاد از صورت علمی انسان آغاز گردید زیرا معنی و مفهوم انسان مشتمل بر معنی و مفهوم عشق و محبت و سازندگی عاشقانه است .

حافظ می گوید:

در ازل پرتو حسنش ز تجالی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و برآدم زد

ملاصدرا می گوید: اولین مرحله سببیت ایجاد و عایت و زندگی بخشی از طرف روح اعظم، در مرتبه ظهور اعیان ثابته که صور علمی خدایند تحقق یافت.^{۲۳} محیی الدین می گوید: اولین اثر دم هستی بخش عالم (نفس رحمانی) درمورد جناب الهی که صورت هستی جهانی است عیان گردید و آن همان صورت علمی انسان کامل بود که پیش از همه صورتهای علمی سربرآورد و تعین یافت زیرا همه صورتهای علمی در معنی و صورت علمی انسان کامل نهفته اند و صورت علمی انسان مشتمل بر همه معانی و صورتهای علمی صفات و اسماء الهی بود.^{۳۴}

معنی و مفهوم حق و خلق

هر دو مندرج در مفهوم انسانند

انسان حقیقی در هریک از درجات وجودی نمایشگر همه موجوداتی است که در جهان فعلی او هستند بنابراین ماهیت علمی انسان در جهان لاهوتی نیز نمایشگر صورتهای لاهوتی است چه معانی صفات و اسماء الهی بطوری که ذکر شد و چه صورتهای علمی اشیاء جهانی باشند و این نمایشگری بواسطه اندراج همه مفاهیم در معنی انسانیت است.

صدرالدین می گوید: انسان آینه است هم خدانما و هم جهان نما:

۱- عین ثابت و ماهیت عالمی انسان عین ثابت مسمای اسم جلاله را که الله است نشان می دهد.

۲۳- اسفار چاپ سنگی قدیم تهران ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲۴- شرح فصوص الحکم ص ۲۲۶.

- ۲- موجودیت عقلانی انسان نیز موجودیت عینی اسم جلاله را عیان می‌کند.
- ۳- عین ثابت انسان کبیر همه اعیان ثابته عالم را نشان می‌دهد.
- ۴- موجودیت روحانی انسان کبیر که همو خود، اسم جامع است موجودیت عینی اشیاء عالم را نشان می‌دهد.^{۳۵}

بنابراین انسان چه در مرتبه معنی و مفهوم و چه در هر يك از مراتب عینیت وجود خارجی، هم آئینه جهان‌نما است و هم خدانما است.

قیصری می‌گوید: عین ثابت حقیقت محمدی که قطب الاقطاب است رب باطن عالم است و بپادارنده و آشکارکننده همه صورتهای علمی است.

صورت خارجی انسان نیز که اسم جامع است رب همه صورتهای عینی و خارجی است زیرا فیض وجود از اسم جامع به همه اسمهای مخصوص می‌رسد و چون اسمهای روحانی بپا دارند و وجود صفات و اشیاء مادی هستند بنابراین صورت روحانی انسان نیز بپادارنده همه اشیاء مادی است.^{۳۶}

صورت علمی انسان کامل همان صورت علمی اسم جلاله است و صورتهای علمی همه صفات ذات احدیت در این يك صورت علمی جمع است و همگی مندرج در صورت علمی انسان هستند بنابراین صورت علمی انسان ساری و جاری در همه صورتهای علمی اشیاء است و چون نوع اخیر است مشتمل بر همه انواع است.^{۳۷}

وجود عقلانی انسان نیز در مرتبه اسماء روحانی موجودیت عینی اسم جلاله است و همه صفات الهی چه صفات باطنی و غیبی و چه صفات ظاهر همگی در ما مندرج است به همین سبب هم خدا را در خود می‌نگریم و هم جهان را در خود می‌یابیم.^{۳۸}

غیب را در خود می‌نگریم ظاهر را هم در خود می‌یابیم زیرا ما انسان کبیر

۳۵- اسفار چاپ سنگی تهران ص ۶۴۴.

۳۶- شرح فصوص قیصری صفحات ۱۸ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲.

۳۷- شرح فصوص قیصری ص ۳۸.

۳۸- شرح فصوص قیصری ص ۸۳.

هستیم و همه صفات خداوندی را دارائیم^{۳۹} عین ثابت انسان در مرتبه الهیت و غیب‌القیوب بود و همه صورتهای علمی اشیاء اجزاء عین ثابت انسان بودند و صورت علمی انسان همان صورت علمی اسم جلاله است.^{۴۰}

اینک شرح اندراج هریک ازدو معنی و مفهوم در معنی و مفهوم انسان از این قرار است که ذکر می‌شود:

اندراج ماهیت جهان در معنی و ماهیت انسان

پیش از این ضمن مثال گفته شد که اول صورت علمی نتایج کار را در تصورات مربوط به انجام‌دهنده کار می‌نگرند و بعد از آن نقشه علمی فرآورده‌های کار را از تصویری که نسبت به جامعیت علمی و عملی انجام‌دهنده کار حاصل شده بود استخراج می‌کنند و چون بطوری که ذکر شد ماهیت و معنی انسان همان کار و کوشش جهانی است پس در اول، صورت علمی جهان که فرآورد کار انسان است در معنی و ماهیت انسان مندرج گردید و بعد از آن نقشه علمی جهان از صورت علمی انسان استخراج شد و بر صفحه جرم نقش گردید به همین مناسبت بطوری که گفته شد در اصطلاح اهل باطن اول بار نفس الرحمان که فیض جانبخش جهانی است در صورت علمی انسان دمیده شد و بعد از آن بالتبع صورت علمی اجزاء عالم که در حقیقت اجزاء انسانند از صورت علمی و مفهوم انسان که جامع مفاهیم و صور علمی همه جهانها است استخراج شد و خدا نقش علمی جهان را در نقش علمی انسان دید.^{۴۱}

بنابراین همچنانکه مراتب وجودی جهانها همان مراتب وجود انسانند مفاهیم و معانی آنها نیز مندرج در صورت علمی انسان است.^{۴۲}

۳۹- شرح فصوص قیصری ص ۸۶.

۴۰- شرح فصوص قیصری ص ۳۶.

۴۱- رجوع شود به خلاصه و مجموع مطالب صفحات ۳۶ و ۶۰ و ۶۲ و ۴۷۵ و ۴۸۳ از شرح

فصوص محی‌الدین چاپ تهران.

۴۲- مقدمه قیصری بر فصوص محی‌الدین ص ۲۸.

عین ثابت انسان جامع همه اعیان ثابته است و صور علمی همه اشیاء تفصیل عین ثابت انسانند بنابراین انسان هم در عالم باطن خلیفه است و هم در عالم ظاهر.^{۴۳}

محمی‌الدین می‌گوید انسان نزد خدا بمنزله مردمک چشم است زیرا چیزهایی که دیده می‌شوند اول در مردمک چشم منعکس می‌گردند و بوسیله همان انعکاس بصری دیده می‌شوند و مردمک چشم است که بینش، گفته می‌شود بنابراین ماهیت انسان برای ذات احدیت آینه جهان‌نما است.^{۴۴} شبستری می‌گوید:

عدم آینه، عالم عکس انسان چه چشم عکس دروی، شخص پنهان
جهان انسان شد و انسان جهانی^{۴۵}

چونیکو بنگری در اصل اینکار هم‌او بیننده هم دید است و دیدار^{۴۶}
از بیت اخیر اتحاد و اندراج معنی و مفهوم خالق و مخلوق در معنی و ماهیت انسان که ذکر شد هر دو استفاده می‌شود.

اندراج معنی و مفهوم

ذات احدیت در مفهوم انسانیت

علاوه بر آنکه قبلاً ذکر شد که همه مفاهیم صفات و اسماء مندرج در عین ثابت انسان است و عین ثابت انسان معنی و مفهوم اسم جامع است قیصری در جای دیگر می‌گوید: اول چیزی که در آینه آدم پیدا شد صورت علمی صفات و ربط آنها با ذات احدیت بود صورت علمی صفات در صورت علمی اسامی و تعینات علمی جهان در صورت علمی انسان رؤیت شد.^{۴۷}

۴۳- شرح فصوص قیصری ص ۸۷.

۴۴- شرح فصوص قیصری ص ۶۹.

۴۵ و ۴۶- گلشن‌راز شرح سبزواری ص ۲۷ و ۷۹.

۴۷- خلاصه از شرح فصوص ص ۱۸ و ۲۸.

اینجا بود که توجه ذات احدیت بطور کامل از خود به صورت خود منعطف گردید و صورت علمی انسان کبیر اولین حجابی بود که ذات احدیت را پوشانید و با ظاهر شدن هریک از صورتهای علمی اشیا که اجزاء صورت علمی انسان کبیر هستند پرده‌های دیگری بر حجابهای چهره ذات افزون گردید و ظلماتی بر یکدیگر انباشته شد.^{۴۸}

همسرینها و ازدواجها

پیش از این گذشت که عشق و ازدواج فقط مابین دو همسر حاصل می‌شود، معنی عشق و ازدواج در اصطلاح اهل باطن کنش و واکنش و اثرپذیری و بازدهی اثری است که مابین یک مبدأ تأثیر و پذیرنده اثر حاصل گردد بنابراین فعل و انفعالی که مابین مبادی عالیّه وجود حاصل می‌شود از آن تعبیر به عشق و ازدواج می‌کنند مؤثرات کلی عالم وجود را آدم، و اثرپذیرها را که مراتب معنوی وجود انسانند حوا می‌نامند و نتایج حاصل از هر تأثیر و تأثیری را مولود و فرزند می‌گویند.

و چون هریک از نیروهای منفعله بعد از اثرپذیری انعکاس اثری از خود در مراتب مادون می‌گذارد بنابراین هریک از حواها در مراتب مادون خود آدم محسوب می‌شوند و با حوای دیگری جفت می‌گردند.

اولین تأثیر و تأثر مابین ذات احدیت و طبیعت مطلقه وجود که وجود منبسط نام دارد حاصل گردند و از این تأثیر و تأثر ریزی حاصل گردید که فیض اقدس نام یافت و از این ریزش عاشقانه مولودی حاصل گردید که صورت علمی انسان بود بنابراین مولود اول در همه عوالم وجود صورت علمی انسان محسوب می‌شود. محی‌الدین می‌گوید: نسبت مابین زنان بامردان بمانند نسبت مابین طبیعت وجود باحق است و امر و نهی‌هایی که از طرف ذات احدیت بر طبیعت وجود وارد می‌آید صورت وجود جهان را بر طبیعت مطلقه وجود منتقل می‌گرداند.

همین روی آوردن ذات احدیت به طبیعت وجود مطلق را نسبت به جهان عنصری نکاح می گویند ، و نسبت به جهان ارواح نوری و نتایج حاصل از روابط مابین معانی که اعیان ثابته اند ، همت (= آهنگ نکاح) می نامند .
همه اینها همان ازدواج و نکاح فردیت نخستین است که بصورت ازدواجهای گوناگون تحقق می یابند^{۴۹} . بنابراین از اولین ازدواج در عالم وجود آدم لاهوتی پدید گردید .

۲- ازدواج بعد از آن ریزش باردوم جانبخشی یافیض مقدس بر عین ثابت انسان بود و از آن عقل اول پدید گردید که اولین موجود عینی و خارجی در عالم است و آدم جبروتی نامدار ، در جهان جبروت ازدواجها و تولدها بسیار بود تا منتهی به آخرین فرد جبروتی گردید و آن رب النوع انسان یا عقل فعال نام یافت .

۳- از آخرین آدم جبروتی که اسم جامع رب النوع انسان بود همسری پدید آمد که نفس کلی بود و از همسری که مابین آنها واقع گردید نفس ناطقه پیداشد نفس کلی آدم ملکوتی بود و نفس ناطقه آدم جزئی ناسوتی نام یافت^{۵۰} .

در همه این ازدواجها و تولدها که مابین انسان در طبقات مختلف وجود تحقق یافت روح اعظم دمیده شد و روح اعظم تابش عشق مطلق جهانی بود که به همه موالید در هر نشئه ای جانبخشی کرد بنابراین آدمها و حواها بسیارند که به آدم و حواهای لاهوتی ، جبروتی ، ملکوتی و ناسوتی کلی و جزئی منقسم می شوند .

انسان جبروتی

و آغاز سببیت وجودی

اولین موجودی که در عالم مجردات عقلی تحقق عینی و خارجی پیدا کرد صورت وجودی انسان بود که در حد مشترك مابین حق و امر مستقر شد و مقام

۴۹- شرح فصوص محیی الدین ص ۴۷۸ .

۵۰- مصباح الهدایه ص ۹۴ و شرح فصوص قیصری صفحات ۲۸ و ۳۱ تا ۳۶ و ۹۳ و ۲۱۷ و ۴۷۸ .

خلافت عظمی در عالم وجود را حیات کرد^{۵۱}.

ناصر خسرو که در شمار اهل باطن است می گوید: «توحید محض آنست که گوئیم مبدع حق پالاست از نیکی و بدی، بیافرید عقل را و همه نیکی را اندر ذات او حاصل کرد به امر خویش بیواسطه»^{۵۲}.

صدرالدین می گوید: همچنانکه دم تولیدی انسان ارزشش برمی آید و بواسطه برخوردن با مقاطع صوتی بریده می شود و حروف که مقطعات صوتی هستند از آن پدید می آیند نسیم محبت نیز که تنفس ایجاد می دهد نفس رحمانی است از مقام غیب الغیوبی می وزد و صورت علمی انسان کامل را تحت تأثیر قرار داده و بعد از آن صورت عینی انسان کامل را در عالم مجردات مطلق تحقق وجودی می دهد^{۵۳}.

نخستین حروف عقلی و کلمات ابداعی بدون ماده که در جهان علم الهی فرمان «باش» بدان روی کرد و موجود گردید جهان قضاء عقلی بود و بعد از آن عالم قدر تفصیلی پدید شد و صورت اشیا در این مرحله اخیر بر جرم نقش بست^{۵۴}.

موجودیت عقلانی مجرد انسان که عقل اول است همه جنبه های وجودی جهان را در بر دارد همچنانکه صورت علمی انسان کامل باطن مطلق بود و همه صورتهای علمی جهانی را در بر داشت^{۵۵}.

عقل اول، نخستین صورتی است که برای حضرت الهی در عالم خارج عیان گردید و همچنانکه همه فرزندان آدم خاکی از آدم که پدر اول است حاصل شدند همه حقایق وجودی پیش از آنکه آشکار شوند در عقل اول پنهان بودند و بعدها از عقل پدید آمدند، پس عقل اول، آدم حقیقی بود چنانکه پیغمبر فرمود اولین مخلوق نور من است^{۵۶}.

از اینجا نتیجه حاصل می شود که تعین وجودی انسان کبیر یا حقیقت

۵۱- اسفار چاپ سنگی قدیم ص ۶۴۴.

۵۲- خوان الاخوان ص ۱۸۵.

۵۳- اسفار ص ۶۴۱.

۵۴- اسفار ص ۶۴۳.

۵۵- فصوص الحکم ص ۹۰ و ۹۱ و ۹۲.

۵۶- مقدمه قیصری بر فصوص ص ۲۸.

محمدیه در جهان جبروت که نخستین جهان عینی است حاصل شد اما پیغمبران دیگر در جهان فرودتر که عقل فعال یا مادون آن باشد نخستین تعین وجودی حاصل کردند و چنانکه پیش از این گذشت آغاز سفروجودی پیغمبر خاتم راس دایره وجود بود و دونیمدایره وجودی را تمام طی کرد، مولانا به همین نکته اشاره کرده است که می‌گوید:

مصطفی این گفت کآدم وانبیا	خلف من باشند در زیر لوا
بهر آن فرموده است آن ذوفنون	رمز نحن الآخرون السابقون
گر بصورت من ز آدم زاده‌ام	من بمعنی جد جد افتاده‌ام

خلافت جبروتی

پیش از این بیان شد که آغاز خلافت انسان حقیقی در جهان لاهوت که جهان تعین علمی صفات و اسماء بود حاصل گردید و اکنون بیان می‌شود که خلافت زمینه چینی شده در جهان لاهوت به جهان جبروت پیوست و علت این فرماندهی مطلق همان جامعیت وجودی او بود که در همه جا برای انسان کامل حاصل است، ملاحسین کاشفی می‌گوید: «خلیفه رابه این معنی گفته‌اند که خلف است از جمیع موجودات، و همه مکونات باجمعهم خلف او نمی‌توانند بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت است، خلاصه عوالم جسمانی و روحانی اوست و جامع حقایق علوی و سفلی همه او

آدمی چیست برزخ جامع	صورتش خلق و حق در او لامع
متصل با دقایق جبروت	مشمول بر حقایق ملکوت ^{۵۷}

هر يك از موجودات صفتی از صفات خدا را نشان می‌دهند و چون ذات احدیت باصفت خود در آن تجلی نمود آن موجود اسمی از اسماء الهی است اما اسم ناقص زیرا فقط بعضی از صفات را نشان می‌دهد، اما صورت انسان عقلی اسم جامع است زیرا همه صفتها را نشان می‌دهد و وجودش مشتمل بر همه اسماء وجودی است

و اسم اعظم است، بنابراین همه موجودات که اسامی هستند نسبت بوجود عقلانی انسان بمانند افرادی هستند که مندرج درنوع خود می‌باشند^{۵۸}.

(برای روشن شدن این مطالب باید به تمشیل و توضیحاتِ اوایل مقاله رجوع کرد).

آخرین انسان جبروتی

برای انسان عقلانی مرتبه دیگری از وجود هست که بعد از انسان اول است و می‌توان آن را متوسط مابین جهان جبروت و ملکوت گفت و آن مرتبه وجودی روح قدسی یا عقل فعال است که پیش فلاسفه عقل‌دهم نام دارد و مرتبه وجودی عقل فعال درمیان موجودات مجرد از ماده بعد از سبب اول است^{۵۹}.

عالم کبیر انسان است و انسان مرتبه‌های وجودی بسیار دارد و از جمله مراتب عقلانی انسان رب النوع یا فرد مجرد او است^{۶۰}.

عقل فعال پدر روحانی افراد انسان و مثال عقلانی افراد نوع است که در زبان شرع جبرئیل و روح القدس نام دارد و ملت فارس او را روانبخش می‌نامند^{۶۱}.

همین اختلاف درجه و جوی که عقل فعال و رب النوع انسان با عقل اول دارد سراین حقیقت را آشکار می‌کند که مرتبه جبرئیل یا عقل فعال مادون قرب و منزلت انسان اول است و چون درجات سیر صعودی تا همان حد است که سیر نزولی از آن آغاز گردیده به همین سبب جبرئیل از حقیقت محمدی در سیر صعودی واپس ماند و مولانا در این باره می‌گوید:

بحرا و از مهر، کف پر جوش گشت
ماه را گر کف نباشد گو مباح
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل
وز مقام جبرئیل و از حدش
گفت رو رو من حریف تو نیم

نقش احمد زان نظر بیهوش گشت
مه همه کفست معطی نور پاش
احمد از بگشاید آن پر جلیل
چون گذشت احمد ز سدره مرصدش
گفت او را هین پیر اندر پیم

۵۸- مقدمه قیصری بر فصوص محی الدین ص ۳۶.

۶۰- اسفار ص ۶۸۴.

۵۹- اسفار ص ۳۱۳.

۶۱- اسفار ص ۴۸۱.

بازگفتا کز پیم آی و مایست
بازگفت اورا بیا ای پرده سوز
گفت بیرون زین حدای خوش فرم
جبرئلا گر شریفی ور عزیز
شمع چون دعوت کند وقت فروز
این حدیث منقلب را گور کرد
گفت رو، زین پس مرادستور نیست
من به اوج خود نرفتم هنوز
گر زخم پری بسوزد پیر من
تو نه ای پروانه آن شمع نیز
جان پروانه نپرهیزد ز سوز
شیر را برعکس، صید گور کرد

وظایف وجودی عقل فعال

۱- اولین وظیفه عقل فعال جهان سازی و سرپرستی جهان جسمانی است زیرا نقشه علمی وجود انواع جسمانی و روابط مابین آنها به عقل فعال داده شده است.

صدرالدین می گوید: صورت همه موجودات و روابط مابین آنها در عقل فعال موجود است هر چند به نحو نقشبندی و حاول در آنجا موجود نیست و بعد سخنی از ارسطو مؤید آن آورده است که آن صورت بسیط علمی در ماده جزء جزء و گوناگون می گردد^{۶۲}.

ابن سینا می گوید: جهان سازی عقل فعال بدینگونه است که در آغاز جرم زمین و اجسام مربوط به آن پدید می آورد^{۶۳} و پس از آن صورت اجسام گوناگون را بر ماده فرومی ریزد و هر قسمتی از ماده بر حسب اختلاف نسبتی که با ستارگان دارد صورت مخصوصی از انواع را به خود می پذیرد^{۶۴}.

۲- وظیفه دیگر عقل فعال این است که رابطه مخصوصی با گیاهان و جانداران دارد و بخشنده زندگی به جانداران است به همین ملاحظه ایرانیان آن را (روانبخش) می گفتند زیرا رب النوع انسان بر رب النوع جانداران دیگر حکومت می کند.

۶۲- اسفار ص ۲۱۴.

۶۳- الاشارات والتنبیها ت جلد دوم چاپ تهران ص ۲۵۵.

۶۴- الاشارات والتنبیها ت ص ۲۵۷.

صدرالدین می‌گوید: نسبت مابین روح القدس که رب النوع انسان است با رب النوع جانداران و گیاهان بمانند اصنام با اصنام است به این معنی که همه رب النوعهای گیاهان و جانداران مندرج در رب النوع انسانند و حال آنکه هیچکدام از رب النوعها مرتبط به جسم و ماده نیستند^{۶۵}.

ابن سینا می‌گوید: زندگی گیاهی و حیوانی و انسانی از جوهر عقلی که در جوار این عالم است حاصل می‌شود^{۶۶}.

توضیح بیشتر درباره جنبه‌خشی عقل فعال نسبت به همه جانداران عالم در صفحات نزدیک خواهد رسید.

۳ - وظیفه سوم عقل فعال جسد سازی و جانبخشی مخصوص به انسان است.

در افسانه‌های قدیم بابل آ رب النوع آب بود و کوزه‌گر لقب داشت زیرا می‌گفتند اوست که گلی سرشت و آدم ابوالبشر را ساخت^{۶۷}.

ظاهراً آنچه در اصطلاح فلسفه بابل و حتی تازمان طالس که متأثر از بابل بوده است بکار می‌رفته، آب عبارت از حیات و ریشه زندگانی بوده است بنابراین رب النوع آب به معنی رب النوع زندگی بوده است و خدای کوزه‌گر یعنی قالب‌ساز حیات.

۴ - وظیفه دیگری که برای عقل فعال پنداشته می‌شده هدایت معنوی و دعوت بازگشت بسوی وطن اصلی است و توضیح اینکه چگونه عقل فعال فرزند بوالهوس خود را که نفس ناطقه است به جهان خود می‌خواند در مورد انسان ناسوتی خواهد آمد.

عقل فعال بر حسب وظیفه تعلیمی و تربیتی که نسبت به فرزندان خود که نفوس ناطقه‌اند دارد مربی و مکمل افراد نوع انسان است و انسان سازی معنوی

۶۵ - اسفار ص ۱۲۴.

۶۶ - الاشارات والنبیاهات ص ۲۵۹.

۶۷ - تاریخ ملل شرق و یونان چاپ کمیسیون معارف ص ۸۱.

وظیفه عمده او است به همین مناسبت او را فعال می‌نامند^{۶۸}.

نحوه تعالیم و هدایت عقل این است که بینش درونی در انسان ایجاد می‌کند و بقول صدرالدین بمانند تابش خورشید که اشیاء را برای چشم نمایان می‌کند تابش عقل فعال نیز عقل هیولانی و استعداد درک و فهم انسان را قادر بر رؤیت و شناخت اشیا می‌کند^{۶۹} و همانگونه که هنگام رؤیت روشنائی وسیله برای بینائی می‌شود عقل فعال نیز محفوظات ذهنی را برای انسان روشن و آشکار می‌کند^{۷۰} و بینش عقلانی انسان را بدرجه عقل مستفاد که فهم و درک از پیش خود است می‌رساند^{۷۱}.

آن موجودی که صورت علوم را بر روان انسان القامی کند سببی است پوشیده از حواس، معلمی است نیرومند در جایگاه بلند و تأثیر او در روان انسان بسیار پوشیده و پنهان است^{۷۲}.

قبلاً گذشت که هر نقشه‌ای برای عمل اول بطور اجمال طرح می‌شود و در مراحل بعدی که هنگام پیاده شدن در عمل است جزئیات آن نقشه تکمیل و آماده برای اجرا می‌شود و بادر نظر گرفتن این مقدمه و از مجموع وظایف و تعریفاتی که برای عقل فعال ذکر شد چنین برمی‌آید که عقل فعال مرتبه عنایت به کار آزمودگی و مرتبه اجتماع علم و تسلط بر عمل در وجود انسان حقیقی است و چنانکه از افضل الدین کاشانی حکایت شد مرتبه‌ای است که کننده بدانسته و دانا پیوسته می‌شود و بنابراین زمینه‌کنندگی یعنی جهان‌سازی ظاهری برای انسان روحانی در این مرتبه بدرجه تحقق می‌رسد و توضیح این قضیه در ضمن مثال قبلاً گذشت و دنباله مطالب ضمن انسان ملکوتی بیان خواهد شد.

۶۸- اسفار ص ۶۸۱.

۶۹- اسفار چاپ سنگی تهران ص ۳۱۳.

۷۰- اسفار ص ۳۱۳.

۷۱- اسفار ص ۳۱۴.

۷۲- اسفار ص ۲۹۶.

انسان ملکوتی

کوشش انسان معنوی در کار جهانسازی هنگامی تحقق پیدامی‌کند که به جهان ملکوت اعلیٰ یابصورت نفس کلی درآید زیرا نقشه علمی دنیاسازی در این مرتبه آماده برای عمل می‌شود و مقدمات آخرین مأموریت مسافرت انسان که ورود به پهناور خالک است فراهم می‌گردد.

عالم ملکوت بعد از جهان عقل و مادون آنست و انسان ملکوتی که از او تعبیر به نفس کلی می‌شود کارش ساختن جهان اجرام است و در اصطلاح هندویان برآهام است که از جانب پیر خرد مأمور ساختن جهان جسمانی برای سکناي خود شده است. در مورد نفس کلی دو پرسش پیش می‌آید:

(اول) آنکه کار ایجاد و سرپرستی عالم اجسام و جانبخشی و هدایت افراد انسانی که قبلاً ذکر شد آیا کار عقل فعال است که قبلاً توضیح داده شد یا کار نفس کلی است و کدامیک از این دو رب النوع انسانند؟

(دوم) آنکه آیا نفس کلی نسبت به اجسام طبیعی جنبه پدری دارد و آیا نطفه وجود اجسام طبیعی و ماده حیاتی را نفس کلی در جرم فرومی‌ریزد و اجسام از جفت شدن نفس کلی با طبیعت عنصری زاده می‌شوند یا آنکه عقل فعال پدر است و نفس کلی حوا و همسران، و در اینصورت اجسام زاده از ازدواج عقل با نفس کلی خواهند بود، زیرا عبارات و گفتار اهل باطن در این مورد مختلف است و حتی جبرئیل را که مربی و معلم مخصوص پیمبران است در بعضی از متون بر عقل فعال و گاهی بر نفس کلی منطبق کرده اند مثلاً در داستانهای قدیم سوفاً به معنی خرد آسمانی و پدر نفس بوده است و نفس را که سازنده و اداره کننده جهان جسمانی است فرزند شرور و ناخلف عقل آسمانی می‌خواندند که از پدر گریخته و روبزمین آورده است.

داستانهای سلامان و اِبسال و حی بن یقظان نیز که خلاصه‌ای از داستانهای

شرقی قدیم است و تغییراتی در آن بعمل آمده و باتعیرات گوناگون ادا شده است و در مورد توضیح انسان ناسوتی خواهد آمد که مفاد همه این داستانها شرح و تفصیل تولد نفس ناطقه از مادر طبیعت و پدر عقل است و این فرزند بکار جهانداری پرداخته و پدر روحانی آسمانی او که پیر خرد است هر لحظه این فرزند را بسوی خود می خواند و این فرزند ناخلف بواسطه نشنیدن پند پدر به هزاران رنج و بدبختی گرفتار می شود تا عاقبت به خود می آید و بسوی عالم روحانی بار سفر می بندد و به پدر آسمانی پیوسته می شود.^{۷۴}

در همه این داستانها عقل پدر و طبیعت عنصری، مادر یا دایه و نفس، فرزند خوانده شده است، قیصری نیز از کتاب فتوحات ابن عربی حکایت می کند که همه موجودات مجرد که اجسام نوری هستند از عقل اول پدید آمده اند بجز نفس کلی که مادون عقل است.^{۷۵} و از این عبارت فهمیده می شود که نفس از عقل اول پدید نیامده بلکه فرزند عقل فعال است و حال آنکه از عبارات دیگران گاهی برمی آید که نفس کلی نسبت به اجسام عالم مادر است و اجسام از ازدواج عقل که پدر است با نفس کلی پدید آمده اند مثلاً صاحب مصباح الهدایه می گوید: «وهر فیضی که روح اضافی از عین جمع استمداد کند نفس کلی آن را قابل گردد و محل تفصیل آن شود و میان روح اضافی و نفس کلی بسبب فعل و انفعال و قوت و ضعف نسبت ذکورت و انوشت پدید آمد و رسم تعاشق و تعانق ثابت شد و به رابطه امتزاج و واسطه ازدواج ایشان متولدات اکوان موجود گشتند».^{۷۶}

در این عبارت برخلاف آنچه گذشت عقل پدر و نفس کلی مادر تعیین گردیده و موجودات عنصری نوزادان حاصل از این ازدواج هستند.

در مورد سؤال دوم که آیا سازندگی و سرپرستی بالإصالة کار عقل یا نفس

۷۴- رجوع شود به داستان سلامان و اقبال ترجمه حنین بن اسحاق در ضمن تسع رسائل چاپ

مصر و قصة الغربة الغریبه در آخر حکمت الاشراق چاپ کربن و زنده بیدار ترجمه آقای فروزانفر چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب و آخر الاشارات والتنبیها.

۷۵- فصوص الحکم شرح قیصری ص ۳۳۲.

۷۶- مصباح الهدایه ص ۹۵.

کلی است باز ملاحظه می‌شود که در ظاهر عبارات فلاسفه اختلاف موجود است زیرا چنانکه از کتاب اسفار و اشارات عباراتی در این نزدیکی آورده شد همه این کارها به عقل فعال نسبت داده شده است و جبرئیل را بر عقل فعال منطبق نموده‌اند و او را راهنمای نوع انسان گفته‌اند در صورتی که از سخنان ناصر خسرو و دیگران عکس آن برمی‌آید زیرا اینان نفس کلی را سرپرست عالم تعیین کرده و جبرئیل را که هدایت‌کننده نوع انسان و بالاخص پیغمبران است بر نفس کلی منطبق نموده‌اند. ناصر خسرو در مورد خلایق نفس کلی و سرپرستی او نسبت به عالم می‌گوید «و چون معلوم کردیم که اگر عنایت نفس کلی از عالم جسم منقطع شود این اجتماع که هر جسم راست به افتراق بدل شود و مر این اجتماع را، علت ترکیب مفردات طبایع است بر هیولی^{۷۷}.

و باز می‌گوید: «اگر عنایت نفس کلی از عالم برخیزد برخاستن عنایت او از عالم آن باشد که صورتهای عالم بجملگی از اجسام برخیزد از بهر آنکه منبع و مکان صورتهای نفس است و طبایع اندر اجسام صورتهاست و چون صورتهای برخیزد مفردات طبایع برخیزد^{۷۸}.

جواب به پرسش اول که ایجاد و سرپرستی عالم اجسام و جانبخشی و هدایت علمی، کار عقل یا نفس کلی است این است که عقل فعال و نفس کلی دو موجود نیستند بلکه هر دو یک چیزند و مغایرت مابین آنها اعتباری است، صدرالدین می‌گوید: عقل فعال دارای دو موجودیت است: یکی مرتبه ذات و موجودیت شخصی خود اوست و نحوه موجودیت دیگر او جنبه اتحاد و ارتباطی است که با افراد نوع انسان دارد^{۷۹} و از این عبارت و گفته‌های دیگر او چنین استفاده می‌شود که این موجود روحانی از جهت موجودیت شخصی خود عقل نامیده می‌شود و از جهت عنایت و ارتباطی که به عمل دارد نفس کلی نام دارد و جنبه نفسانیت او همان جنبه ربط مابین موجودیت شخصی او با عنایت و توجه او به عمل است و در حقیقت

۷۷ و ۷۸- زادالمسافرین ص ۲۸۶.

۷۹- اسفار چاپ سنگی تهران ص ۶۸۱.

همان پیوستگی مابین دانستنی‌ها و انجام دادنی‌ها است که در گذشته‌ها ضمن مثال توضیح داده‌شد که مبدایت کار دانا بودن است به اضافه ورزیدگی عملی. ناصر خسرو می‌گوید: و نظر عقل که پدید آمد بفرمان مبدع حق نفس بود که بپذیرفت فایده‌های عقلی را بی‌مکان و بی‌هنگامی و در نفس کلی همه نیکی است بذات خویش (خوان الاخوان ص ۱۸۵)

به همین سبب عقل و نفس را دو همسر خوانده و گفته‌اند که نفس کلی به تأیید عقل کار انجام می‌دهد زیرا عقل فعال و نفس کلی دو جانب مساوی هستند که یکی تکیه بردیگری دارد و دومی منشعب از اول است و بایکدیگر تعدد اعتباری دارند آنچنانکه در مورد احدیت و واحدیت ذات نظیر این مطالب گفته‌شد.

جواب از سؤال دوم که آیا در اصطلاح اهل باطن نفس کلی، خود پدر جهان جسمانی و افراد انسان است یا پدر، عقل فعال است و از همسری و ازدواج عقل و نفس همه انواع جسمانی پدید می‌آیند، برای این پرسش دو جواب می‌توان آورد جواب اول این است که نفس کلی همسر عقل است اما در گذشته‌ها بیان شد که دو همسر در حقیقت عین یکدیگرند و تفاوت این است که یکی جنبه عنایت به کار و مباشرت در عمل را دارد و دیگری طرح ریزی نقشه کار می‌کند و مباشر عمل همیشه تکیه بر طرح‌کننده نقشه کار دارد در صورتی که ممکن است هر دو جنبه در یکی جمع باشد در عین حال جنبه مباشرت در عمل تکیه بر جنبه علم و طرح ریزی نقشه کار دارد.

مباشر کار بمانند صفحه دو روئی است که يك روی آن به جانب طرح‌کننده نقشه کار است و روی دیگرش به جانب ماده و مورد انجام کار است و مابین عقل فعال و نفس کلی عیناً همین نسبت موجود است زیرا نفس کلی که همسر عقل فعال است دانستنی‌های مربوط به کار را از عقل می‌گیرد و عیناً در جرم عالم که ماده کار است منعکس می‌کند.

ناصر خسرو در این مورد می‌گوید: نفس رادو علم است یکی تمام و دیگری ناتمام، تمام است اندر باب پذیرفتن فایده‌های عقلی، و آنچه نه تمام است از جهت

معلول اواست و آن هیولی است که عاجز است از پذیرفتن قوت نفس کلی بتمامی^{۸۰}.
جواب دیگر از پرسش دوم این است که بعد از آنکه عقل و نفس يك موجود دانسته شدند در این صورت هر دو يك پدر محسوب می‌شوند که به اعتبار دو بنظر می‌رسند زیرا یکی مشتق از دیگری و عین دیگری است بطوری که در مورد دو همسر بیان شد و در این صورت این پدر که پیر خرد است دوازده دوازده دارد و دو گونه فرزند از او بعمل می‌آید:

۱ - ازدواج اول مابین نفس کلی و جرم کلی عالم واقع گردید و نطفه حیات که مایه اصلی وجود صورت‌های طبیعی اجسام بود از جانب این پدر روحانی بر جرم فرو ریخت بطوری ذکر شد و از این ازدواج انواع موجودات جسمانی پیدا شدند و از جمله انواع طبیعی صورت زیست و حیات مادی انسان بود.

۲ - ازدواج دوم نیز مابین همین پدر عقلانی بانفس حیوانی و زیست طبیعی حاصل گردید و از این ازدواج مولود دیگری پدید آمد و آن نفس ناطقه نام یافت و تفصیل این ازدواج در ضمن رمز تولد مسیح بروش اهل باطن خواهد آمد ، و بنابر آنچه گفته شد اجسام مولود بیواسطه اند و نفس ناطقه مولود دوم است .

آدم خاکی یا انسان ناسوتی

نظری کرد که بیند به جهان صورت خویش خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد گفته شد که انسان از نقطه مرموز ابتدائی برای این منظور سفر خود را آغاز کرد تا به صفحه خاک در آید و مأموریت اصلی خود را که دانش آموزی و هنرورزی است اینجا انجام دهد این مسافرت همچنان ادامه یافت تا به جهان ملکوت رسید و انسان عقلی به صورت انسان ملکوتی و نفس کلی درآمد و از آنجا به صفحه خاک که محل مأموریت اصلی او بود سرازیر شد و انسان ملکی یا ناسوتی گردید تا بوسیله حواس ظاهری بارموز طبیعت آشنا گردد. ناصر خسرو می‌گوید: و ایجاد نفوس جزئی از نفس کلی به میانجی جسم است و رسیدن نفس جزوی بعلم از محسوسات

به میانجی حواس ظاهراست ، چنانچه نفس جزوی همی مانند کل خویش بود
بیاری عقل که او اثر باری است و برتر از نفس کلی است^{۸۱} .

همه عالم دست افزار و وسیله

برای کار آزمودگی انسان است

گفته شد که انسان و جهان هر دو ، زاده از نفس کلی هستند جهان مولود اول
و انسان فرزند دوم است اما انسان که فرزند دوم است اصل است و جهان خدمتگزار و
دست افزار برای هنرآموزی انسان است زیرا چنانکه در آغاز گفته شد سفر انسان به
صفحه خاک مسافرت آموزشی و کارورزی بود بنابراین جهان برای این ساخته شد که
انسان در ایام کارورزی و هنرآموزی خود در آن مستقر گردد و در حقیقت کارگاه
آزمایشگاهی برای تحقیق و تجسس علمی و عملی او باشد و نیز گذشت که اجسام
بزرگ عالم زمینه برای پیداشدن حیات فراهم می کنند و بالتیجه همگی مقدمه
برای پیداشدن انسان هستند، زمین درست شد تا زادگاه و آسایشگاه کوتاه و موقت
انسان در ایام هنرآموزی او باشد و به عقیده اهل باطن وسیله برای دونوع بهره برداری
انسان گردد: یکی آنکه سرمایه رشد و حیات جسمانی او باشد، و دیگر آنکه زمینه ای
برای رشد دقت و هوش و هنرآموزی و زیباشناسی انسان گردد و آنچه بیشتر
اهمیت داشت همین بهره برداری دوم بود .

بقول ناصر خسرو جهان مدرسه ای است که اول آن را ساختند و بعد از
آن انسان را فرستادند تا در آن دانش آموزی کند .

نقوش هستی بر صفحه خاک کتابی بود که نفس کلی آن را بر صفحه جبریم
نگاشت و انسان را فرستاد تا آن نقشه را بخواند و پیغمبران معلمانی بودند که
پیشاپیش رموز خواندن این کتاب بزرگ و رمزهای هنری آن بدانها آموخته شد
و آنان را فرستادند تا دیگران را که خوانا نبودند نیز خوانا کنند^{۸۲} و باز می گوید:
صورت های جسمانی را نفس کلی همچنین مایه اندرین طبایع نهادست تا بروز گارها

۸۱- زادالمسافرین ص ۳۴۴ .

۸۲- زادالمسافرین ص ۲۲۳ و ۲۲۴ و صفحات قبل و بعد از آن .

طبیاع مران را همی آرد که این عالم کارکرد نفس کلی اند و پیغمبران علیهم السلام گفتارهای نفس کلی اند^{۸۳}. نفس کلی که سازنده عالم و پدر بود توجه خاصی به انسان داشت.

به همین سبب آنچه در خود داشت همه را به انسان بخشید ناصر خسرو می گوید: « و آنگاه گوئیم که صانع عالم که او نفس کلی است نفس ناطقه مراورا خویشی نزدیک است که هم گوهر اوست ، لاجرم بدین خویشی که با مردم دارد مراورا از عنایت خویش بهره تام داده است :

۱ - چه بدانکه مراورا بر جمعلگی مصنوعات خویش پادشا کرده است .

۲ - و چه بدانچه مراورا عقل شریف که شرف او خود بدان است بهره داده است^{۸۴}

بنابراین علاوه بر آنکه همه ساخته های نفس کلی در اختیار انسان گذارده شده است دو رکن اساسی که در عقل فعال وجود داشته : یکی دقت و بصیرت در شناخت مرموزات کار و دیگری قدرت تصرف در ساختمان طبیعت این هر دو نیرو به انسان خاکی بخشیده شده است .

خلاصه آنکه انسان خاکی سرآمد همه موجودات جهانی است زیرا همه ظرافتکاریهائی که در ساختمان همه اجسام بکار رفته است در این موجود کوچک حد اعلای آن رعایت شده است بهمین سبب اول مردم را به خواندن کتاب جهان و بعد از آن به خواندن کتاب انسان دعوت کرده اند زیرا انسان خاکی خلاصه همه موجودات جسمانی است به همین سبب مقصود اصلی از آفرینش همه اجسام انسان خاکی بود و بقیه چیزها وسایل و شرایط کارفرمائی او هستند به همین سبب اهل باطن انسان خاکی را تشبیه به میوه و نسبت مابین او و بقیه موجودات جسمانی را به نسبت مابین شاخه و تنه و اجزاء دیگر درخت مانند کرده اند ، ناصر خسرو می گوید: پس گوئیم که مردم نهایت صنعت صانع جسم عالم است و باز پسین مصنوع است از بهر آنکه صنع اندر او به نهایت رسیده است و بمثل عالم بکلیت

۸۳ - خوان الاخوان ص ۱۴۶ .

۸۴ - زاد المسافرین ص ۲۲۷ .

خویش درختست که مردم باران درخت است که نه بهتر از او بر درخت چیزی باشد
ونه سپس تر از او بر درخت چیزی پدید آید و نوع الانواع است^{۸۵}.

مولانا می گوید

ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و امیدِ ثمر کی نشاندی باغبان هر سو شجر
پس بمعنی آن شجر از میوه زاد گر بصورت از شجر بودش ولاد
آری نفس ناطقه میوه درخت هستی بود و این میوه هنگامی به حد اعلای
شیرینی و کمال رسید که نیروی شناخت زیبایی های حقیقی و تشخیص دقت های
هنری در او کامل گردید و توانست دقت و تشخیص حقیقی خود را در بیان و عمل
درست آشکار کند، ناصر خسرو می گوید: پس بیافتیم بار درخت مردم که مردم
بدان از دیگر جانوران جداست سخن گفتن است و خداوندان سخن گویند پیامبران
علیهم السلام یافتیم که فرستادگان نفس کلی بودند بسوی خلق و ایشان علیهم السلام
مایه صورتهای روحانی را که نفس مردم بدان نامی گردد اندر کتابهای خداوند نهادند
بزبان خویش تا مردمان معانی آن راهمی بیرون آرند و یک بدگر همی دهند^{۸۶}.
دراول گفته شد که انسان در مسافرت خود سه مأموریت داشت: گیتی سازی،
گیتی نمائی و گیتی پیمائی این سه مأموریت بترتیبی که ذکر شد در همه عوالم
ما قبل طبیعت انجام گردید و مرحله نهائی آن که مکمل تمام مراحل ماقبل بود در
جسم پایان رسید.

آری انسان از گل ساخته شد بقول بابلیان قدیم بطوری که گذشت خدای
کوزه گر گلی سرشت و کوزه آدمی را که قالب حیات بود از گل ساخت اما سراینکه
از گل ساخته شد این بود که گل اگر چه از همه چیز بی ارزش تر است اما این گل
ولای چون هیچ مقاومتی ندارد خوب نقش می پذیرد و نقشی را که بر آن نهاده شد

۸۵- زادالمسافرین ص ۱۷۹.

۸۶- خوان الاخوان ص ۱۴۶.

خوب نگه میدارد بنابراین بهترین ماده‌ای است که در اختیار کوزه‌گراست و کوزه‌گر می‌تواند همه ظرافت‌کاریهائی که در نهانخانه شخصیت خود نهفته دارد بنحو کامل همه را بادقت کافی روی صفحه گل منعکس نماید، همین آمادگی و نقش-پذیری عنایت کوزه ساز هنرمند را به خود جلب کرد تا تخم محبت را در این گل کاشت.

آری آدم اول یا انسان جبروتی عاشق خاک گردید این عشق که از جانب او در دل خاک پرتاب شد نطفه آدم خاکی گردید و نور عشق را بسوی مرکز اصلی منعکس گردانید آری آدم اول تشنه برای فردی بود که به او عشق هنری بیاموزد آدم خاکی هم عاشق فردی که به او راه ورسم هنر عاشقی بیاموزاند، آدم اول میخواست هنرهای نهفته در خود را در خاک منعکس گرداند خاک هم طالب بود که نقشه‌های هنری در او انجام گردد تا ارزش هنری پیدا کند به همین سبب همان گونه که کوزه گر نقاش طالب گل بود گل بی‌قیمت نیز عاشق هنرمندی کوزه‌گر بود تا ارزشمند گردد.

فلاسفه در کتب خود بابی بعنوان عشق هیولی بصورت گشوده‌اند اما این سخن ناپخته را از آن گفتند که ندانستند هیولا عاشق صورت نیست بلکه آن هیولائی عاشق صورت بود که گل آدم شد و گل آدم هیولائی بود که به آب حیات مخمر شد و نسیم محبت بحد کافی بر آن وزید و روح القدس بدان جانب‌بخشی کرد و بعد از آن نطفه عشق را در شکم ریخت اما هر گلی عاشق نیست و هیچ‌گلی جز گل آدم بار محبت را نتوانست تحمل کند مگر آن‌گلی که آماده برای ساختن دل شده بود.

انعقاد نطفه عشق در رحم خاک

و تولد انسان خاکی

نفس ناطقه حقیقت انسان خاکی است و گفته شد که اولین بار روح قدسی جان محبت را در جسد عالم دمید و بار دوم نطفه محبت را در طبیعت منفعله حیات حیوانی ریخت، از نطفه بار اول حیوان زاده شده بود و از لقاح این دو نطفه

یا دو عشق متعکس مولود دیگری زاده شد و آن نفسِ ناطقه انسان بود.^{۸۷} محی‌الدین می‌گوید: دمیده شدن روح در مریم آمیخته شدن جزء لاهوتی با جزء ناسوتی بود.^{۸۷} ترکیب این دو جزء بدینگونه تحقق پیدا کرد که جبرئیل به شکل فردی از انسان‌ها برای مریم که در اصطلاح اهل باطن کنایه از نفس جزئی است تجسم خیالی پیدا کرد و چون مریم او را انسانی پنداشت که سوء قصد نسبت به او نموده است حضور تام نسبت به خدا حاصل کرد و پنهانده به او شد در این هنگام بشارت تولد مسیح به او داده شد و این بشارت وجد و انبساطی در او ایجاد کرد که روح عیسی را منبسط گردانید و پروراند.

تجسم جبرئیل بصورت انسان زیباروی روح شهوانی مریم را برانگیخت و حضور تامی که برای مریم حاصل شد شهوت حیوانی را بدل به عشق روحانی کرد بنابراین عیسی از دو جزء پدید آمد یکی عشق حیوانی که جزء عنصری و نطفه مریم بود و دیگری نفس رحمانی یا نسیم عشق الهی که هنگام حضور تام بر او تابید و این دو نطفه که یکی عشق حیوانی و دیگری جرقه عشقی که از جانب خدا پرتاب شد و آن کلمه الهی بود از مجموع این دو عشق روح عیسی متولد شد بدین سبب عیسی جانب‌بخش گردید.^{۸۸}

بنابراین انسان را خدا باد و دست خود ساخت یکی روح جانب‌بخشی خدائی بود که نفس الرحمان است و دیگری روح طبیعی و حیات مطلق جسمانی است که نیروی منفعله عالم است و این دو جنبه جمال و جلال خدائی‌اند و به همین سبب انسان بشر نام یافت زیرا دو دست (علاوی و سفای) خدا مباشر آفرینش او گردید.^{۸۹}

از دواج روح قدسی یا نفس کلی را با نفس جزئی که در اصطلاح اهل باطن مریم رمز آن است و تولد مسیح را که در اصطلاح اهل باطن کلمه و مسیح حقیقی و نفس ناطقه الهیه است مولانا چنین شرح داده است که می‌گوید:

۸۷- شرح فصوص ص ۳۱۷.

۸۸- شرح فصوص ص ۳۱۸ و صفحات ماقبل و مابعد آن.

۸۹- شرح فصوص ص ۳۲۴ تا ۳۲۶.

جان کل با جان جزو آسیب کرد
همچو مریم جان از آن آسیب جیب
آن مسیحی نه که برخشک و ترست
پس جهان زاید جهان دیگری
بنابر این ازدواج نفس واحده که در اصطلاح اهل باطن نفس کلی است با طبیعت کلی جسمانی سبب تکثیر نفوس ناطقه گردید.^{۹۰}

وبعد از آن نفس ناطقه را به اسرار نهفته در جهان و اسرار نهفته در انسان واقف گردانید و همه را در کف او نهاد تا بداند که آنچه در جهان است همگی نهفته در انسان است و به ارزش وجود خود مطلع گردد و فریفته جهان نشود.^{۹۱}
بنابر این جهان خانه دانش است و انسان برای این آمد تا زیباییها را بشناسد و زیباییهای خود را با زیباییهای مناظر جهان برابر و ارزیابی کند و همه اینها محرک شوق و شفع او باشند.

آغاز بازگشت انسان از سفر عالم خاک

گفته شد که آمدن انسان به صفحه خاک برای شناخت زیباییها بود به همین سبب بقول ناصر خسرو همیشه از جانب پیر خرد که پدر روحانی انسان است دو خطاب به او می‌رسد و او را دو پند می‌دهد به یک خطاب پند می‌دهد که روی به عالم کن و شایستگی‌ها و زیباییهای آن را بشناس.

پند دیگر این است که همه این زیباییهایی را که شناختی ریشه و اساسش در جهان بالا تراست بنابر این اصل زیبایی را بشناس و دل بزیبائیهای پست میند، عاشق خود باش و به پیر خرد که عقل آسمانی است عاشق شو و بسوی او آهنگ کن.^{۹۲}

۹۰- شرح فصوص ص ۹۳.

۹۱- شرح فصوص ص ۹۴.

۹۲- زادالمسافرین ص ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱.

گذشت که داستان حی بن یقظان و سلامان و ابدال و قصه الغریبه الغریبه همگی مربوط به پندهای پیر خرد است که فرزند دلبند خود را که نفس ناطقه است بسوی خود باز می‌خواند .

صدرالدین می‌گوید پدر پاک و نمونه عقلی که روح قدسی است و جبرئیل نام دارد و پارسیان او را روانبخش می‌گویند پدر شایسته‌ای است که به تربیت و تکمیل این فرزند خاکی می‌پردازد^{۹۳} .

تمام مطالبی که در کتب تصوف عملی آمده مربوط به پندهای پیر خرد است و راه و روش بازگشت بوطن اصلی را شرح می‌دهند .

شبستری می‌گوید

مسافر آن بود کو بگذرد زود	ز خود صافی شود چون آتش ازدود
سلوکش سیر کیفی دان در امکان	بسوی واجب بی‌شین و نقصان
بعکس سیر اول در منازل	رود تا گردد او انسان کامل
در این ره انبیا چون ساربانند	هم ایشان راه بر هم‌ره نمایند
مولانا به پایان یافتن این سفر اشارت نموده می‌گوید :	
وقت عصر آمد سخن کوتاه کن	ای که عصرت عصر را آگاه کن
گوی مر گِل‌خواره‌ها که قند به	نرمی فاسد مکن طینش مده
بطن جان را روضه جانبستی	کز حروف صوت مستفنیستی